

بستان و مخالف تصحیح شیعیان است بلکه ناصیان مجبور و اضعیف می‌ای و کم قدر و بی‌حرمت و اتند و دلیل بر این آنست که اگر  
 حتی سزا زود نواصب و اسلاف ایشان قدری و مترقی بودی دعوی امامت غیر او نکردندی و روز سقیفه او را با قربت و قربت  
 از مرتبه خلافت نیندختند و غیر او را بر او امام نهادندی و با بجه اگر امامت از جانب حق است و خدا تعالی ابوبکر را امام ساخت  
 خدا تعالی عباس را بقدر وضعف رای دانست و اگر حواله امامت با اختیار است ایشان عباس را اضعیف رای و بقدر توانا اندیزان  
 تا خواجده ناصبی گناه خود بر دیگران نهد و جواب خشک نداند و آنچه گفته است که از بزرگی قدر و قوت رای عباس بود که پدرش از میان  
 همه فرزندان بدو وصایت کرد و جویش آنست که در پیش رو وصایت حضرت رسول را فراموش نماید کردن که در حضور عباس و سایر جوانان  
 و صحابه یکبار وصیت جعلی مرتضی کرد پس اگر عباس بوسیله المطلب بهتر از فرزندان او باشد باید که علی مرتضی بخصیص وصایت بیاید  
 و آخرین بهتر از عباس و ابوبکر و عمر و عثمان باشد و خواجده ناصبی باید که این حجت را بقیاس قول خود قبول کند یا دست از آن قول برد  
 که خواب بکنیز است و بکنیز دروغ نباشد اما آنچه گفته است که آل عباس تا بقیاس را می‌آیند و آل ابوطالب بکدرینستند هم جواب است  
 که اذالرشح قاصع ما شئت داعی عیت و امامت آنجا عقد که مقرر فی الطاعة مضموم از خط اول مضموم از قبل خطی  
 و جعل بشان صفات را بیاید و دید که در کدام از آنست و اولاد علی را اگر دیسی نسته اند یعنی نباشد که همه جهان بتبع پدرشان گشاده شد  
 و عباس و غیر عباس از تبع علی ایمان آورده شکر و منت خدای را که علی از سیم تنگ کسی ایمان نیاروده و در قصه بدر کیفیت ایمان  
 و تشدید پس ابوطالب را و بر عقل ندکور شده و جوی نیست و الحمد لله رب العالمین مؤلف گوید که از مطاوی این نفس در آرزوی  
 این دل پرداز می‌نور اقول ای که در این مقام بنقص و ابرام آن اهتمام رفت ظاهر شد که کلام اهل سنت و روای ایشان در شهادت مرام ختلاف  
 و اضطراب تمام دارد چه بعضی می‌گویند که آیه در شان عبد الله و بعضی می‌گویند که در شان ابوطالب  
 و بر این تقدیر اختلاف کرده اند و می‌گویند که آیه بی‌اصلا بعد از وقوع استغفار نازل شده و بعضی می‌گویند که سبب نزول آن بود اما بعد  
 از مدت نزول بخود و خلاف دیگر آنکه بعضی می‌گویند که پیغمبر مخص بود در او ایل حال در استغفار بطالب آیه تا سبب حضرت و جواز آن شد  
 و بعضی می‌گویند مخص نبود بر سبب سهو و خطا بر فعل آن استمر این نمود و خدا تعالی تنبیه بر خطا او نمیزمود آنگاه در آن باب جبارت است  
 نقل کرده اند و با وجود حکم بصحت رجحان احدیست کفیر کرده اند و باین گفته اند که اشعار مشهوره از بوطا که در ایمان و نص صریح است  
 تا ویلات بارده و توجیهات فاسده نموده اند و از این مرتبه نیز تجاوز نموده بعضی آیات که رکاکت عبارت آن بر هر صیغ و وجه ظاهر  
 و معارضه او با دیگر آیات روشن و با بر است از پیش خود با فیه آند و حضرت الحاق آن از روح معویه و زید با فیه و غرض از اینست  
 و تقریر اجمال و تفصیل آنست که برابر باب بختی ظاهر کرده که اتمام محافل آن خسر آن مال در این غرقاب ضلال او کرد اب کثیر الاموال  
 که خلاصی ایشان از آن محال است از روی بغض خاندان سید ریل عداوت آن مادی است تا آنکه همین گروه ضلال زیاد آید  
 سالی در کتبخانه ابی رسول معال نامثال این قیل و قال و بختی تالی اشغال داشته اند و در این باب کتب پخته اند چون آن اصل تزیل  
 بود لاجرم همه جاسر شان بدیوار خورده کاری از پیش نبرده اند چون نوبت شیخ جلال الدین سیوطی که از متاخران قوم است رسید بخاندان  
 شرمی و آنزمی در چشم و دل او انداخته حق ابر زبان او جاری ساخته مادر آنا باب سالها چشم او و الله بحق الحق و بطل الباطل  
 بنات با تبه و الله و الله و الله عزالدین عبدالمجید ابن ابی الحدید علیه السلام حجت مدح اباطالب و ابنه امیر المؤمنین و شمر  
 لهج البلاغه هذه الآيات ولولا ابوطالب لاسلم مثل الدين شخصاً و قاماً فاذك بمكة اوى سقا وهذا بئر سقا  
 لهما كما تكفل عبده تارة باهر و اودی فكان علی ما فضل في شمر و بعضی بکها قضا و ابقوا ما فتنه انا فاما قال الله  
 و الله الذی اجتمعا و مانع مجرای لاجل لونی او بصیرتاً کما لا یضربان الصبح من ظن ضوء النهار ظلاماً سئلوا  
 حمزة بن عبدالمطلب الهاشمی رضی الله عنهما حمزة بن عبدالمطلب الهاشمی عم حضرت رسالت و برادر رضای  
 آنها آسمان جلالت برده همیشه در عازمت آنحضرت بوده و در حضرت اوسامعی جمید نموده و همچنین رقم دوستی علام مرتضی بر لوح دل  
 می‌نکاشت و با وجود اشک که از مرتبه پیری و ارتقا بمعالج سرور که اعتراف تقدم او داشته در شرح دیوان حضرت مرتضی سلطنت  
 که حمزه در سال ششم از نبوت مسلمان شد و سبب آن بود که روزی حضرت پیغمبر در مقام صفات امامت داشت و ابوجهل می‌گفت

و در این کتاب

و در این کتاب

و در این کتاب

و بیسی از ابا محضرت رسانید و حمزه بصید بود و عادت او آن بود که در وقت مراجعت از صید طرف کعبه که روی چون بگشت و کعبه  
 میگردید و تکیه بر عبادت بن خدیجهان صورت حالیکه میانه حضرت و او جهل گذشته بود عرض کرد و او در حال مجلس قریش رفت و بجان سزاوار  
 شکت و اظهار اسلام کرد و از جمله اشعار اوست با برتبه حمدت الله حیث فی ذلک الاصل و الی الخیف بدین جاه من ربه  
 عزیز خیر بالعبا بهم لطیف ان لیت ساها علینا هرو مع ذی اللب الخیف و در کتاب کامل بر آن حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت  
 نموده که حضرت امیر در آنایکه خلافت در دست غاصبنا بود و انما کنفی والله لو کان حمزه و جعفر حین ماطع فیها ابو بکر و لکن  
 ابتلیت بجافین غفیل و از اینجانب نیز معلوم میشود که آنحضرت عمره را مقصد استحقاق خلافت خود از قبل حضرت رسالت است  
 و با جمله حمزه نیز مانند ابوطالب در نصرت و حمایت مصطفی بسیار گوید و آخر در عرب احد شربت شهادت نوشید و شهادت او  
 بر این بود که حسین بطعم که یکی از اشراف عرب بود غلامی دهشت جیشی که او را وحشی میگویند مردی مبارز بود و پیوسته زیرین صبر  
 کردی و چون لشکر قریش غزیت مدینه کردند جیره وحشی طلبید و گفت ای غلام منست که روز بدر عزم طعمه نزاری زار بگشند و من بگشتم  
 و محمد و عمو دارد حمزه و عباس و عجم در کماست و حمزه مدینه است که در اینجانب حمزه را قبل سلا ترا از راه سازم و بالوای از  
 شادمان گردانم وحشی تمام آن کار را در عهده اهتمام گرفت و بسند که زن ابی سفیان بود و در قبایل عرب بحسن و جمال شهرت امکان  
 پیدا و عقبه در روز بدر در چاه هلاک افتاده بود و وحشی باطلیده و گفت اگر تو محمد را یا یکی از خویشان او را بخون پدر من بجای آنمخصه کردی  
 از من در خاطر باشد حصول وصول باید پس وحشی شادی آزادی و وعده وصل میدهند در گشتن یکی از خاندان رسالت عازم شده  
 و در روز عرب احد تفحص تمام بجای آورد دید که سواران مهاجر و انصار در محافظت سید را رعایت تمام بجای آوردند و ممکن است  
 بختی حضرت امیر در آمد دید که مبارز میدان لاقی و خطیب منبر یوان بلاتی در عرب مهارتی تمام دارد و از جانب اطراف خود با خبر  
 دانست که بدو دست ندارد و بجانب حمزه روان شد دید که حمزه چون شیرت شمشیر بدو دست گرفته میان قوم خویش آمده  
 صف لشکر قریش را در هم شکست اتفاقا قاسم بن عبد القری سید بنی قریظ او را بمهرت فرستاد و در خبر که میان مبارز طلبید کسی در برابر او  
 در نیامد در غضب شده بمحاربا خود را در میان قوم اندخت و ضرب شمشیر آید را ایشانرا استلاشی پریشان ساخت و کف بر لب آورد  
 پروای حفظ اطراف نداشت و وحشی در کین نشست فرصت میطلبید که ناگاه کمرش بر آید و وحشی از کینگاه بیرون آمد و زمین بر او  
 بروی انداخت بر عازان اش که از طرف دیگر سر میدگرد حمزه برخواست بجانب کینگاه توجه نمود تا به بیند که زخم بروی که زده بروی او  
 و پیشانی مبارک نیز زین نهاده کله توحید بر زبان رانده جان بجان افتاد و وحشی صبر کرد تا مردم از نزدیک او دور شدند و بیامد و کوش  
 بشکافت و جگرش را بیرون آورده نزدیک بند زرد کرد که نیک قاتل حکم بدست بگیرد از آن گرفت بگید و بیند که مبارک در کون  
 و کوش و دست داشت بوی او گفت چون بگردد بر دیگر خدما ترا استادگی دارم پس پرسید که حمزه را در کدام وضع کشی وحشی  
 بر سر حمزه آورد و بند کار بر کشیده کوش و مینی و بعضی از اعضا دیگر او را برید و در رشته کشیده و با خود برید پس حضرت رسالت چون  
 حمزه و اندید از صحنه پرسید که حال غم من حمزه چیست و چرا او را نمی بینم حارث بن ضمیر از نزد آنحضرت اطلب حمزه روان شد و در  
 حضرت امیر از عقب او رفت چون حمزه را بد آنحال بدید اندوهناک شده بگریه درآمد و باز گشته آنحضرت را خبر داد و کرد دانستند از  
 بیامد و حمزه را بد آنحال بدید اندوهناک شد و بگریه درآمد زیرا که حمزه را بسیار دوست داشت که هم غم بود و هم برادر رضا چنانکه از پیش  
 دور مصیبت غم اندوز فرمودند که آن اصحاب بمثلک ابتدا یعنی هرگز مصیبت حکم تر من مثل تو نخواهد بود آنگاه فرمود که حمزه  
 لفرنگند و بهمان جامه خون که در قبر بنده شمر شویدیست شید که از بی کفنش که از نساط و طرب کفن میکنند صاحب  
 روایت نموده که حضرت رسالت وحشی قاتل حمزه را در وقتی که اسلام آورد و گفت غیب جهل عینی با وحشی لا آرا لکم  
 مؤلف گوید که هرگاه حضرت رسالت آن نفس قدسی طاقت دیدن روی وحشی قاتل عم خود که مسلمان شده و از جمیع کنایان سزاوار  
 گشته بودند داشت دیگران که در ظلمات کفر و جاهلیت نشو و نما یافته بودند و در قافورات تعلقات و بیادنی چگونه بخود اسلام اظهار  
 چند روز پسند نام کینه خون آبا و اعمام و اخوان و دیگر اقوام خود را در دست علی بن ابیطالب گشته شده بودند از دل غم و غل ترانند  
 پروخت و چگونه او ایامی آنجا بخت آید و زرعنا مافی صده و در هم من غل ابر حال جمیع صحابین مطبق توانست ساخت جعفر بن ابیطالب  
 الهامی صاحب کتاب استیعاب گفته که او شیدترین مردم بود حضرت پیغمبر از روی خلق و خلق آنحضرت او را بسیار دوستی و در برابر او

جنگ با جبار

فرموده که آئینت خلقی و خلقی تو شباهی با من در صورت و سیرت و این نهایت شرف است در وصفی و جعفر اگر بود  
از علی برده سال عقیق کبر بود از جعفر برده سال طالب کبر بود از عقیق برده سال جعفر از مهاجران اولین بود که کجاست و با همیشه  
مهاجرت کرد و در ایام فتح خیره خدمت حضرت رسالت رسید و آنحضرت او را استقبال نموده در وقت ملاقات دست مبارک  
خود را در گردن او حایل کرد و فرمود که میدانم شادی من بکدام بیشتر است بقدم جعفر یا فتح خیره و قدم جعفر در سال تقیم از هجرت  
بود حضرت رسالت در پیروی مسجد خانه جبهه او مقرر فرموده و آخر در غزای موت شربت شهادت چشید و بروقه رضوان پرید و در وقت  
الشهدا مسطور است که در سال هشتم از هجرت که حضرت رسالت لشکری بنا فرموده بود و بجز شرجل و بنی عینا ز فستاد جعفر  
نیز در آن لشکر بود چون بموت رسید و آن موضعی است نزدیک میلقات از ولایت شام بالشکر کفار روی تروی یافتند لشکر حضرت  
رسالت سه هزار گس بودند و لشکر شرجل صد هزار سوار و پیاده بلکه از این عدد نیز زیاده بود و مبارزان معرکه جواد و کجانبان با کسب  
پاکیزه اعتقاد از بسیاری دشمنان اندیشه ناکرده دست توکل در دامن سپاه استوار داشتند و پای ثابت در رکاب و قهار و قادر و  
عنان اختیار بقضیه مشیت پروردگار باز گذشتند و دست ما چونیت همان را دتی بکند شکر تا کرم او چه میکند  
و مردان و آرزو بکارزار کفار نهادند و در آنسای قال که زید بن جراح شده شید شد جعفر بن بطالب علم بردار و از مرکب پیاده شد  
که اسب او پالی کردند و او را اسبی که در راه اسلام پی کردند آن اسب بود و نگاه بجار به مشغول شد و احدی از سربازی بر دست راستش نزد  
چنانچه از تن می جدا شد و او علم را بدست چپ گرفت و چون دست چپ او را نیز بینه خند علم با بازوی خود نگاه داشت  
مردی از رومیان او را زخمی زد که از پای درآمد و در صحیح اخبار و همتی که حق سبحانه و تعالی پیغمبر را بر احوال اهل موت مطلاع داد و زمین  
مرفوع گردانید تا معرکه قال و مجاز به شایان را دید و اصحاب را خبر داد از اهل موت و فرمود که زید بن جراح علم بردار و شربت شهادت  
چشید پس جعفر بن بطالب بایت فر گرفت و بر تبه شهادت رسید پس از آن این دو امر را بر او نوشت جعفره فاشوشید این سخن منفرمود  
فطرات آب از دیده مبارکش می آید و فرمود که جعفر همیشه در آمد و حق تعالی دو بال اندام قوت سخن بفرمود دست او که انداخته بود  
بوی از زمین داشت که هر کجا که میخواهد پلیران کند و از مرتضی علی منقول است که رسول فرمود که جعفر را دیدم در بهشت بر مثال علی که از  
میکرد و از آنجا که او جعفر طیار گفت و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبای شان فرموده و جعفر المذی بصبح بیست بطیر  
مع الملا تکتد بن اخی یعنی آنجقدر که باید او شبها نگاه با طایر که طیران میکند پس از این بر او نوشت و در بعضی از متون  
آورده اند که جعفر را در آنجنگ پنجاه زخم در طرف پیش او رسیده بود و چون که در معرکه بقیع و بیکس از کافران بواسطه جینی سطلونی که در میدان  
از او مشاهده میرفت کرد او توانستند گشت تا سر مبارک او را بر بینه جمله حمله کردند و او را بینه از زمین در بر بودند در آنجمله سید عالم  
در میدان بر زمین بود و رفع حجاب شده و معرکه را مشاهده میکرد و چون جعفر را از روی زمین نیز در بر نمود روی آسمان کرد و گفت آبی بر سر عم  
رسوا مساز حق سبحانه و تعالی در همانجا او را دو بال بخشید تا از سرنیزه های کافران پرده از نموده بروقه فرودس برید و بنا بر این بود  
ذو ابجاصین و طیار گفت و عمر شریف او در وقت شهادت چهل و یکسال بود و منی امه غنه عباس بن عبد المطلب الباشمی  
حضرت پیغمبر از جانب پدر است و از سادات صحابه آنحضرت و اصحاب حضرت امیرالمؤمنین بوده و بعد از حضرت ابیطالب  
تولیت سعایت حج می نموده و حضرت پیغمبر او را کرامی داشتی و عظیم و تجلیل نمود و فرمود که جعفر بن عباس بن عبد المطلب از  
بیعت بکبر با سایر بنی هاشم موافقت نموده تا بن رای صوابهای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود تا آنکه بعد از پیغمبر حضرت امیر گفت آمدند  
بهذا ابایک حتی لا یختلف عنک اثنان فقال علی هذا بنا عننا هذا الامر احد یعنی هر کسی با ما در این امر  
زاعی بخاطر مرسد در کتاب ستاره و خیر آن مسطور است که چون عمر بن خطاب ترویج خلافت فاسده خود و اعانه ترویج نمود  
و تخر حضرت امیر نمود آنحضرت جمله فایده مکر را طهارت استماع نمود که عمر بن عباس سر از خود طلبید و سوگند خورده گفت که اگر طیار را داد  
آنچه در دفع او ممکن باشد خواهم کرد و منصب سعایت چه و ز فرم را از تو خواهم گرفت عباس طیار حمله نمود که اگر این نسبت واقع نشود آنحضرت  
مرکب چنان از راه صواب خواهد شد از حضرت امیر التماس ماح نمود که ولایت فطره مظلوم را با و تقویض نماید چون با لعه جابل  
از حد گذشت آنحضرت از روی گراه ساکت شد تا آنکه عباس از پیش خود در کتاب ترویج او نمود و جعفر طیار را بیره وقت او را با متناقض ظاهر  
الاسلام عهد نمود و ظاهر ابو طیار و کالت فصولی و مثال آن حضرت امیر عباس را مانند باران فغان خود را منحوت و خلاص نمید

در آن تاریخ که جعفر را در آن جنگ کشته شد و در آن روز که او را در آن جنگ کشته شد و در آن روز که او را در آن جنگ کشته شد

ولما جاءه سابقا در احوال سيد الشهدا انكروا شدة از عباس و جعلت بخلين جانين بغير فرموده اند صاحب موصوفه اينست  
 که وقتیکه ابو بکر خلافت را از روی جلف غضب نمود عباس چندی انسا کرد که حضور ان ابیات اینست **ما خلفت حملا**  
**منصرف شد از ششم نگاه از بوم حسن نه او اولین مقبل قبل بود نه او اعلم و وحی بود و حسن نه او قرب بجد نبی بود او** همین سخن  
 نسیل و کنن جز او جمع جملا و صاف کیت ز قد علی و ذقن حسن صاحب کتاب استیعاب از ابو عمر و کی از همان بدیت  
 او است روایت نموده که عباس قبل از فتح خیر مسلمان شده بود لیکن اسلام خود با پنهان میشد و در روز فتح مکه اظهار اسلام نموده و از پی  
 دیگر روایت نموده که اسلام او قبل از غزای بدر بود و اخبار مشرکان مکه را بخت پیغمبر اعلام نمید و میخواست که بخدمت آنحضرت  
 نماید آنحضرت با نوشت که قامت تو در کعبه من بهتر است از آمدن تو و لند در روز بدر با بختی خود فرمودند که هر که ام از شما که در مکه  
 عباس ملاقات نماید او را بکشد و حقی نمائید که این روایت از آنجمله است که علمای اهل سنت بخوش آمد خلقا جایسته در مکه بافته اند و  
 قبل از حدیثی است که شیخ جلال سیوطی و شامی در عدم قطع خلافت ایشان اقیام حدیث موعود روایت نموده اند و حکم بصحت آن فرموده اند  
 و احوال سال است که خلافت عباسیه از کتک قضا و قدر کذب آن گردیده است عباس بدو سال تا یک سال زیاده از سن شریف  
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و در رمضان نه اثنین و ثلاثین قبل از قتل عثمان بدو سال فوات نمود و قبر قبر کربلا در بقیع است عبده  
 بن عباس از اعاظم صحابه پیغمبر و افضل اولاد عباس و مرید و یلین حضرت امیر المؤمنین بوده و در کتاب آنحضرت همیشه با مخالفان  
 مجاهده نموده و علو درجه او در علم تفسیر و حدیث مشهور است و از ابراد فاضل آن در اینطور است صاحب استیعاب روایت نموده  
 که حضرت پیغمبر درباره او دعا کرده فرمود که اللهم علمه الحکمة و قایل القرآن و در بعضی روایا واقع است که اللهم یا اذقهم  
 و البشر منه و اجعله من عبادک الصالحین سید المحدثین در تحفه الاحیاء آورده که عبدالله عباس من و اقره حرب جمل از سیرین العجم  
 گفت که یاد تو میاید که حضرت رسالت پناه از سفری بدین مباحث فرموده بود من برادرم فضل تو در تحت تقدیم رسانیده بود  
 حضرت بر ناقه خویش سوار بود مرا و فضل اسار ساخت تا آنحضرت من فضل بر کبش سوار بدین در آمدیم و ترا ترک نموده سارده بکشد  
 و ایضا آورده که در وقتیکه امیر المؤمنین اورا بجهت مصاحبه سبوی طلحه و زبیر فرستاده اورا بر صیفا اشکال خسته از ساخت که من گمان  
 که این عم مثل ابوعبیس فتدا قر الله عبده یعنی هر کس که مرا در پیغمبری باشد مثل این عباس تحقیق که روشن گردانید  
 خدا تعالی چشم او را و در استیعاب روایت نموده از عبدالله بن صفوان بن امیه که گفته روزی مکه از در خانه عبدالله عباس سینه ششم  
 صحابه از بطله فقه را دیدم که از خدمت او استعاده میزدند و هم در آن روز از در خانه عبدالله عباس گذشتم دیدم که مردم گروه گروه در آنجا  
 داخل میشدند و بر سرفه انعام او نشسته طعام تناول میزدند و بخی عبدالله سیر فرم که در آنوقت بر بنی امیه خروج کرده بود و با وجود  
 بخل و جل دعوی خلافت میزد و با گفته که امر در عجب طای مشا به کرده که تو دعوی خلافت میکنی و حال آنکه پسران عباس سبوح فضیلتی از  
 از برای تو گذاشته اند بعد از پیغمبر گفت این چون استی کتم امروز بر در خانه کی که شتم دیدم که مردم در استفاده علم فقه بر او جمع شده  
 و بر در خانه دیگری عبور نمود دیدم که جوان جهان نماده و صلاحی هم داده پس عبدالله سیر دریم شده عبدالله بن مطیع را نزد خود خوان  
 و گفت پیش پسران عباس بود و بگوی که امیر المؤمنین امروز فرموده که شما هر که از اهل عراق بشناسی سینه از که بیرون روند و الا چنین و چنان  
 کنم پس عبدالله عباس سخام فرستاد که از دام مردم با غر و واقع است و غیر کتیکه پیش من محصل فقه میکند و دو سه فقه دیگر که کا اسی  
 از در خانه برادرم که میگوید که کسی ما وارد نمیشود و نه قصه را این عراق فتنه کرده خود نقل نموده و گفته که در وقتیکه عبدالله سیر بر  
 پیغام سوار اولاد عباس نمود من ایشان از خلاط مردم فرمود ابو الطغیبن عامر بن وائله الخانی حاضر بود و بر وفق مقتضای حال اینجندیت  
 انشامود لادرد ذالالبالی بضحکا منها خطوب احاجب تبکنا و مثل ما یحدث الا یام من غیره 2 ابن الزبیر  
 عز الدنایلینا کما فی بنی بنی فقیبنا علماء کبنا اجر اوقدینا ولا یزال عبدالله من غیره جفانه مظنا ضیفا و  
 منکنا فالتیر والتیر والدنیا بدارها مثال منها الذی بنی اذ شئنا ان التی هو التور الذی کثت بر عابنا ضیفا  
 و باقنا و مطعخته تمدینا و لیم ضل قلینا و هو واجب فنا فقیع عیننا منهم و تمنهم منا و توذیم  
 فینا و توذینا و لتعلم باولم بر دجا با بن الزبیر و لا اوله بر دینا ان یطای الله اننا انما بنضهم 2 الذی  
 عز اولاد الا و من یملینا مطاعه که از این جابر در باب سخا که خصو امر واقع شده بسیار است از آنجمله است که جابر

در این کتاب از حدیثی است که در آنجا آمده است که حضرت عباس علیه السلام فرمودند که هر که مرا در پیغمبری باشد مثل این عباس تحقیق که روشن گردانید خدا تعالی چشم او را و در استیعاب روایت نموده از عبدالله بن صفوان بن امیه که گفته روزی مکه از در خانه عبدالله عباس سینه ششم صحابه از بطله فقه را دیدم که از خدمت او استعاده میزدند و هم در آن روز از در خانه عبدالله عباس گذشتم دیدم که مردم گروه گروه در آنجا داخل میشدند و بر سرفه انعام او نشسته طعام تناول میزدند و بخی عبدالله سیر فرم که در آنوقت بر بنی امیه خروج کرده بود و با وجود بخل و جل دعوی خلافت میزد و با گفته که امر در عجب طای مشا به کرده که تو دعوی خلافت میکنی و حال آنکه پسران عباس سبوح فضیلتی از از برای تو گذاشته اند بعد از پیغمبر گفت این چون استی کتم امروز بر در خانه کی که شتم دیدم که مردم در استفاده علم فقه بر او جمع شده و بر در خانه دیگری عبور نمود دیدم که جوان جهان نماده و صلاحی هم داده پس عبدالله سیر دریم شده عبدالله بن مطیع را نزد خود خوان و گفت پیش پسران عباس بود و بگوی که امیر المؤمنین امروز فرموده که شما هر که از اهل عراق بشناسی سینه از که بیرون روند و الا چنین و چنان کنم پس عبدالله عباس سخام فرستاد که از دام مردم با غر و واقع است و غیر کتیکه پیش من محصل فقه میکند و دو سه فقه دیگر که کا اسی از در خانه برادرم که میگوید که کسی ما وارد نمیشود و نه قصه را این عراق فتنه کرده خود نقل نموده و گفته که در وقتیکه عبدالله سیر بر پیغام سوار اولاد عباس نمود من ایشان از خلاط مردم فرمود ابو الطغیبن عامر بن وائله الخانی حاضر بود و بر وفق مقتضای حال اینجندیت انشامود لادرد ذالالبالی بضحکا منها خطوب احاجب تبکنا و مثل ما یحدث الا یام من غیره 2 ابن الزبیر عز الدنایلینا کما فی بنی بنی فقیبنا علماء کبنا اجر اوقدینا ولا یزال عبدالله من غیره جفانه مظنا ضیفا و منکنا فالتیر والتیر والدنیا بدارها مثال منها الذی بنی اذ شئنا ان التی هو التور الذی کثت بر عابنا ضیفا و باقنا و مطعخته تمدینا و لیم ضل قلینا و هو واجب فنا فقیع عیننا منهم و تمنهم منا و توذیم فینا و توذینا و لتعلم باولم بر دجا با بن الزبیر و لا اوله بر دینا ان یطای الله اننا انما بنضهم 2 الذی عز اولاد الا و من یملینا مطاعه که از این جابر در باب سخا که خصو امر واقع شده بسیار است از آنجمله است که جابر

در این کتاب از حدیثی است که در آنجا آمده است که حضرت عباس علیه السلام فرمودند که هر که مرا در پیغمبری باشد مثل این عباس تحقیق که روشن گردانید خدا تعالی چشم او را و در استیعاب روایت نموده از عبدالله بن صفوان بن امیه که گفته روزی مکه از در خانه عبدالله عباس سینه ششم صحابه از بطله فقه را دیدم که از خدمت او استعاده میزدند و هم در آن روز از در خانه عبدالله عباس گذشتم دیدم که مردم گروه گروه در آنجا داخل میشدند و بر سرفه انعام او نشسته طعام تناول میزدند و بخی عبدالله سیر فرم که در آنوقت بر بنی امیه خروج کرده بود و با وجود بخل و جل دعوی خلافت میزد و با گفته که امر در عجب طای مشا به کرده که تو دعوی خلافت میکنی و حال آنکه پسران عباس سبوح فضیلتی از از برای تو گذاشته اند بعد از پیغمبر گفت این چون استی کتم امروز بر در خانه کی که شتم دیدم که مردم در استفاده علم فقه بر او جمع شده و بر در خانه دیگری عبور نمود دیدم که جوان جهان نماده و صلاحی هم داده پس عبدالله سیر دریم شده عبدالله بن مطیع را نزد خود خوان و گفت پیش پسران عباس بود و بگوی که امیر المؤمنین امروز فرموده که شما هر که از اهل عراق بشناسی سینه از که بیرون روند و الا چنین و چنان کنم پس عبدالله عباس سخام فرستاد که از دام مردم با غر و واقع است و غیر کتیکه پیش من محصل فقه میکند و دو سه فقه دیگر که کا اسی از در خانه برادرم که میگوید که کسی ما وارد نمیشود و نه قصه را این عراق فتنه کرده خود نقل نموده و گفته که در وقتیکه عبدالله سیر بر پیغام سوار اولاد عباس نمود من ایشان از خلاط مردم فرمود ابو الطغیبن عامر بن وائله الخانی حاضر بود و بر وفق مقتضای حال اینجندیت انشامود لادرد ذالالبالی بضحکا منها خطوب احاجب تبکنا و مثل ما یحدث الا یام من غیره 2 ابن الزبیر عز الدنایلینا کما فی بنی بنی فقیبنا علماء کبنا اجر اوقدینا ولا یزال عبدالله من غیره جفانه مظنا ضیفا و منکنا فالتیر والتیر والدنیا بدارها مثال منها الذی بنی اذ شئنا ان التی هو التور الذی کثت بر عابنا ضیفا و باقنا و مطعخته تمدینا و لیم ضل قلینا و هو واجب فنا فقیع عیننا منهم و تمنهم منا و توذیم فینا و توذینا و لتعلم باولم بر دجا با بن الزبیر و لا اوله بر دینا ان یطای الله اننا انما بنضهم 2 الذی عز اولاد الا و من یملینا مطاعه که از این جابر در باب سخا که خصو امر واقع شده بسیار است از آنجمله است که جابر

الاسلام محمد غزالی در کتاب وسطه نقل کرده که ابن عباس میگفته هر که دست عمل تراغ دارد با او بساطه میگم حکمی گفته چرا  
 در زمان عمر نیز انگفتی گفت برجل منیب یعنی مروی درشت صاحب هایت بود از تو رسیدم و شیخ اجل ابو جعفر طوسی در کتاب  
 در کتاب امالی با ستاد خود از یونس بن عبد الوارث روایت نموده که قال بینا ابن عباس بساطه لعل الله یحب علی من ابنا البصره اف  
 اقبل علی الناس و یحکم قال ایها الامه المتخیره فی دینهم و الله لو قدمتم من قدم الله و احترم من احترم الله و جعلتم الله  
 الودائره و الولا یه حببت جعلها الله ما حال ستم من غیر الله و لا حال و لا الله و لا اختلافنا شان فی حکم الله  
 فذوقوا وبال ما فرغتم منه بما قدمت یدکم و سیعلم الذین ظلموا انی منقلب ینقلبون و محضی تا مذ که حال  
 کلام ابن عباس بر وجهیکه اشارتی بان رفت و در احوال کتیب بن زید الازدی و حکیم خاقانی خواهد آمد آنست که شایر بلا و محسن که  
 اظهار و متابعان ایشان از مهاجر و انصار واقع شده از اتمام عمر خطاب بود در صورت منصب خلافت از حضرت شاه ولایت کتاب و حد  
 او برای ابو بکر خطاب تا آنکه گفته اند که واقعه با لکه کر بلا سبب آن است فاسده بود بلکه گفته اند که قتل امام حسین جان روز بود که عمر در  
 سقیفه بنی ساعده عقد بیعت جمعی بکر نموده و نند نه قول است که چون کتیب بن زید الازدی حال ابو بکر و عمر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
 آنحضرت فرمود که ما قطره قطره من در ما نشا و دله و شیخنا الا و فی احنا فی الله و القیامه یحسین منقول است که چون زید بن علی  
 در معرکه قال تبرخ و دکت هما اقامه هذا المقام یعنی ایشان مرابا بمقام رسانیده اند و از اینجاست نیز که یکی از شعری زرقیه  
 نایچه گفته از عمر است اینکیمین جفا از پیش او است قتل مظنونان شکر بلا از پیش او است چه ظاهر است که اگر خلفای حلالی  
 ردای پیغمبر از دوش اهل بیت علیهم السلام نمیر بودند و بهضم قدر ایشان کرده جرات تقدیر ایشان نمیزد و در ثانی حال امثال مویدین  
 پیدا با مجال خلافت و قال با ایشان نبود و محض مجال میبود و توهم نشود که این سخن محض خیالی یا مجرزه احتمالیست که در ثانی اسحاق سبب طایفه ادنی  
 مناسبتی روی داده چهار باب الیاب و بعد تحقیق امثال ابن سباب حکم نظیر چنین تباخ و ثمرات نمایند و از آنرا از احکام قطعی  
 بشمارند مصداق اینمقال آنکه صاحب روضه تصفا در شانیه کرد قیام روز سقیفه آورده که بعد از قتل قال انصار چون بشیرین از اوضاع  
 مبادرت بی بیعت ابی بکر نمود جناب المنذر گفت ای بشیر ترا باعث شد که جانب پسر عم خویش جدی عباد را ضایع کردی و در سقیفه  
 او گوشتی اینم از تو خورده است که نسبت با بوداری بشرف گفت بنفوذ باته که من نسبت با بن عم خویش در مقام باشم اما روانم دارم که حق  
 مسلمانان از دست ایشان بیرون کنم جناب است بجانم شمیر بر بعضی از انصار دست جناب را گرفته اند و کتیب را و آنکه گفت اکنون از  
 سنگین من چه فایده که کار از دست فراموش اختیار شما از شست بیرون رفت و کویا اولاد و فرزندان شما را میگیرم که رو بر سر ای طایفه  
 یعنی مهاجران سپتامده اند و شرتی آب میطلبند و ایشان بید بند ابی بکر گفت ایجناب امثال ابن افعال از من و اینا چیزی نیست من مقبول  
 نیست جناب گفت لا و انتم ما منی تو در قید حیات باشم در مقام مرگت و حیا باشم لیکن چون دور ما بگردانم نوبت بد بگردانم سلحوان  
 نسق نماید و تغییر در اطوار و اوضاع پیدا شود و همچنین در روضه تصفا مسطور است که ناصر خلیفه عباسی بواسطه طلای که از سلطان خوارزمشاه  
 اراده نمود که حکم خوارزمشاه در ملک او دیر سازد تا خوارزمشاه از معارضه او بخلیغی نبرد از ویکی از روز را انتمی با نهند و گفت که ممکن  
 که چون طایفه چنگیز در ملک تکران استوار گریانند نسبت سده امامت و خلافت شرایط عزت و حرمت نگاه دارند و اماری چند از انجاست  
 ظاهر شود که موجب شامت و ذامت کرد و خلیفه فرمود که تا پنجاه سال دیگر ایشان در ممالک اسلام اقتدار نیابند و بعضی شایع است  
 و صولت خوارزمشاه انندام پذیرد و آخر خلیفه چنگیز را بر تیر ملک خوارزمشاه ترغیب نمود تا بمستقیم خلیفه که مره او بود و سایر آل  
 عباس رسید که رسید و خلیفه بحقیقت تصدق خاندان خود کرد و در انندام تصرف نمود و خود گوشتد شیخ طبری در کتاب احتجاج  
 از سلیم بن قیس نقل نموده که در وقتی که مویه بیدینه زنده بود کجایی از قریش مرور نمود چون اولاد بیدینه یکی از نو تقسیم برخواستند الا ابن عباس  
 که در آن میان بود و تحلم او نمود پس مویه متوجه ابن عباس شد و گفت فلان تش از قیام برای من الایگفته که با شما در صفتی متجانم کرده ام اما اگر  
 نبایستی کرد که من پسر عثمانم که در انظام کشته اند و عرض مویه این بود که او را شاکسته اید اما ابن عباس از مقصد او افاض من نموده فرمود که چه  
 باید کرد و عمر بن خطاب نیز مظلوم کشته شد مویه گفت حمرا کافری کشت ابن عباس گفت پس شما را کشت گفت مسلمانان در کشته  
 ابن عباس گفت اینم منی در احوال شما تو حجتی بنیایت تو است پس مویه بخل شد سخن بجایی بگرد و گفت که ما با طرف مملکت خود نویسیم  
 که مردم را از ذکر منافق علی و اهل بیت نمی نمایند باید که تو نیز زبان خود را از ذکر منافق بشان نگاهداری ابن عباس گفت یا ما را از ذکر

سابقه

در جواب



و ما من كل من قال بغير الحق من قول الله تعالى و شهدناه ثم يقول لنا بعون قد حدثنا من  
 صدقه و ما عنده حتى لم نترك شيئا الا قاله ثم انشدكم الله الالهجة و حدثتم به من  
 تشقون به ثم لم يزل و تفرقا الناس على ذلك المشي مولد بن عباس شب يطالب بوجه من اجرت بسال  
 و در وقتي که حضرت رسالت پناه بر وضه رضوان فرمايد جدا نيه بيت و سه ساله بود و کمتر تير گفته اند و در شانه ثمان و ستين طایفه  
 بدار الیقا انتقال نمود و عمر او هفتاد و یک سال و بعضی هفتاد و دو گفته اند مرویست که چون جدا نيه عباس را بر سر تختی کردند و در غمی غیبه  
 خوب صورت بیان گفتند در آمده ناپیدا شد و از جمله جوابات حاضره ابن عباس که در جواب عتاب بن الزیر گفته است آنکه چون  
 ابن الزیر در ایام خلافت خود با او گفت فانک انت المؤمنین و حواری النبی و افینت بزیر و یوم المنة ان عتاب بن عقیل گفت انک  
 اخوتها و ابوک و خالک و بنا سمیتک المؤمنین و کما لها خبر بنی و کما لک ابوک عتابا فان علی مؤثنا ضد منکلم بقا لکم  
 للمؤمنین فان کان کافر افعد بؤتم بقسط من الله بقرار کرم من الرجف اما المنة فان علی سمیتک النجم یملها و برخص فیها  
 فافکت فیها و ذکر الحدیث و از جمله اشعار جدا نيه بن عباس تعلیقه بلاغت اس است که در ایام حرب جعل عایشه را بان  
 عتاب و خطاب نموده بغلنت تجالند و ان عشت تبطلک النع من الثن و الیکل تملکت یعنی مخالفت امر پیغمبر  
 و از خانه خود که موجب آیه کریمه و قرن فی بیوتکم ما مور بودی بیرون آمدی و گاه بر اثر و گاه بر اثر سیرا شد و اگر زنده بمانی بر فل زمره  
 خواهی شد و این ظلم را نیز بعبادت خلفای لشکر دی که جمیع عرم محترم پیغمبر را منی از میراث میرسد چنانکه ترا که عایشه زنی از آن  
 و حال آنکه مجموع خانه ملک ایشان آنقدر ترا کرده و تصرف نموده علامه علی حله الله فی اهل البیان در کتاب خلاصه الاقوال فی سیرة الرضا  
 آورده که جدا نيه عباس محبت حضرت امیر المؤمنین و ولید او بود و حال و در بزرگی و اخلاص با حضرت امیر المؤمنین که مخفی نماند و شیخ ابو عمرو  
 کسی در کتاب خود بعضی روایات آورده که متفقین است در ابن عباس و حال آنکه شان ابن عباس اهل از آنست و آن روایات در کتاب  
 کبیر جلال آورده ایم و جواب از آنها که ایم نیست تمام کلام علامه علی در انقیام و حاصل قوا حی که از روایات کسی منضم میشود و هیچ  
 لا محال ابن عباس است و مؤلف این کتاب را با بیان او عقاید است و اما آنچه که علامه در کتاب کبیر ذکر کرده اند بقطر حاضرین گشته است  
 بلکه از بعضی ثقات مسموع شده که کتاب مذکور پیش از آنکه در فرود در قرآنیکه بعد از وفات پادشاه منصور سلطان فرخنده مانعی  
 واقع شد با بعضی اسباب و کتب شیخ علامه ضایع شد و تا فایت نوحه از آن بنظر بچیک از افاضل روزگار نرسیده و نشانی از آن در  
 استدر آن چون سلسله عمل از غوامض علم فراغت است و استفاده تصویر و نحو ابن عباس و تقریر حقیقت جانب او از کتب متداوله  
 قد اما متینا برضی عبارات همه کس را غیر نیست و ایضا گاه باشد که کسی با نعیام رسد و وجه تحقیق مرام خواهد که رجوع بکتب قدیمه نماید علی کند  
 و کتابیکه حاصل تقریر اینم باشد هم نرسد لاجرم مناسب بدیجه ای از آنهاست یا نرسد و نقاب غشا از چهره دعوائی ابن عباس کشودن پس  
 بدانکه عمل در فرض زیادیت در فرضه و نقصان در نصیب جبرس تقسیم نزد عارف لیب تمع است که خدا تعالی فرض نماید در بلا  
 از سهام آنچه اعمال بیان و فائزند و نار این ابن عباس و سایر علمای شیعه بر آنند که هر یک از صاحبان فرض سهم خود را تمام میکنند و بوجهیست  
 که مذکور خواهد شد نقص متوجه بنات و اخوات بود و آنرا که بسبب تقرب پدر خود میراث از نیست میرند مثلا و صورتیکه از نیست چندند  
 و دو دختر و زوج یا زوج مانده باشد اصل فرضه از شش گرفته میشود پدر و مادر را سه سهم میرسد و زوج را ربع بنا بر وجود فرزند و ربع سهم  
 میرسد پس قانون است ضرب یکم مخیر کسر را که ربع اول فرضه یا نیمگی ربع را در شش ضرب میکنند میت و حرام میشود پس و سدس  
 هست شود و زوج شش سهم میدهم که ربع نیست و چهار است که زوج موجود باشد و زوج را سه سهم که شش عدد مذکور است میدهم که  
 موجود باشد و باقی که دست بر تقدیری و سیزده بر تقدیری یک یا باند و دختریت میدهم پس نصیب ایشان دارد شود بنا بر آنکه بجهت  
 فرض شش یا شش میرسد و ثمان میت و چهار شانه میشود و ده یا سیزده یک چون هر یک از اوین و زوجین یا سهمی اعلی و سهمی ادنی  
 مفروض و مقرر شده و میت و بنیت و اخت و ختم یا نیا شد الا سهم واحد پس اول است که نقص برایشان واقع شود تا سهم ادنی نیز سهم  
 و جمیع اولی السهام در نقد سهم شریک میدهم شوند و اما مخالف پس و نقص بر جمیع ذوی الفروض جاری میازد و قبول قبول نموده  
 فرضیه بر تقدیر وجود زوج زیاده میکند تا بسبب میرساند و این است حکم بنیت یا شانه سهم میدهم پدر و مادر است سهم و زوج  
 شش سهم بر تقدیر وجود زوج فرضه را بجهت و میت میماند غنیمت و ابورایحان طریق که مذکور شد خصمه میدهم و زوج را سه سهم

مجلس  
 در وقتی که حضرت رسالت پناه بر وضه رضوان فرمايد جدا نيه بيت و سه ساله بود و کمتر تير گفته اند و در شانه ثمان و ستين طایفه  
 بدار الیقا انتقال نمود و عمر او هفتاد و یک سال و بعضی هفتاد و دو گفته اند مرویست که چون جدا نيه عباس را بر سر تختی کردند و در غمی غیبه  
 خوب صورت بیان گفتند در آمده ناپیدا شد و از جمله جوابات حاضره ابن عباس که در جواب عتاب بن الزیر گفته است آنکه چون  
 ابن الزیر در ایام خلافت خود با او گفت فانک انت المؤمنین و حواری النبی و افینت بزیر و یوم المنة ان عتاب بن عقیل گفت انک  
 اخوتها و ابوک و خالک و بنا سمیتک المؤمنین و کما لها خبر بنی و کما لک ابوک عتابا فان علی مؤثنا ضد منکلم بقا لکم  
 للمؤمنین فان کان کافر افعد بؤتم بقسط من الله بقرار کرم من الرجف اما المنة فان علی سمیتک النجم یملها و برخص فیها  
 فافکت فیها و ذکر الحدیث و از جمله اشعار جدا نيه بن عباس تعلیقه بلاغت اس است که در ایام حرب جعل عایشه را بان  
 عتاب و خطاب نموده بغلنت تجالند و ان عشت تبطلک النع من الثن و الیکل تملکت یعنی مخالفت امر پیغمبر  
 و از خانه خود که موجب آیه کریمه و قرن فی بیوتکم ما مور بودی بیرون آمدی و گاه بر اثر و گاه بر اثر سیرا شد و اگر زنده بمانی بر فل زمره  
 خواهی شد و این ظلم را نیز بعبادت خلفای لشکر دی که جمیع عرم محترم پیغمبر را منی از میراث میرسد چنانکه ترا که عایشه زنی از آن  
 و حال آنکه مجموع خانه ملک ایشان آنقدر ترا کرده و تصرف نموده علامه علی حله الله فی اهل البیان در کتاب خلاصه الاقوال فی سیرة الرضا  
 آورده که جدا نيه عباس محبت حضرت امیر المؤمنین و ولید او بود و حال و در بزرگی و اخلاص با حضرت امیر المؤمنین که مخفی نماند و شیخ ابو عمرو  
 کسی در کتاب خود بعضی روایات آورده که متفقین است در ابن عباس و حال آنکه شان ابن عباس اهل از آنست و آن روایات در کتاب  
 کبیر جلال آورده ایم و جواب از آنها که ایم نیست تمام کلام علامه علی در انقیام و حاصل قوا حی که از روایات کسی منضم میشود و هیچ  
 لا محال ابن عباس است و مؤلف این کتاب را با بیان او عقاید است و اما آنچه که علامه در کتاب کبیر ذکر کرده اند بقطر حاضرین گشته است  
 بلکه از بعضی ثقات مسموع شده که کتاب مذکور پیش از آنکه در فرود در قرآنیکه بعد از وفات پادشاه منصور سلطان فرخنده مانعی  
 واقع شد با بعضی اسباب و کتب شیخ علامه ضایع شد و تا فایت نوحه از آن بنظر بچیک از افاضل روزگار نرسیده و نشانی از آن در  
 استدر آن چون سلسله عمل از غوامض علم فراغت است و استفاده تصویر و نحو ابن عباس و تقریر حقیقت جانب او از کتب متداوله  
 قد اما متینا برضی عبارات همه کس را غیر نیست و ایضا گاه باشد که کسی با نعیام رسد و وجه تحقیق مرام خواهد که رجوع بکتب قدیمه نماید علی کند  
 و کتابیکه حاصل تقریر اینم باشد هم نرسد لاجرم مناسب بدیجه ای از آنهاست یا نرسد و نقاب غشا از چهره دعوائی ابن عباس کشودن پس  
 بدانکه عمل در فرض زیادیت در فرضه و نقصان در نصیب جبرس تقسیم نزد عارف لیب تمع است که خدا تعالی فرض نماید در بلا  
 از سهام آنچه اعمال بیان و فائزند و نار این ابن عباس و سایر علمای شیعه بر آنند که هر یک از صاحبان فرض سهم خود را تمام میکنند و بوجهیست  
 که مذکور خواهد شد نقص متوجه بنات و اخوات بود و آنرا که بسبب تقرب پدر خود میراث از نیست میرند مثلا و صورتیکه از نیست چندند  
 و دو دختر و زوج یا زوج مانده باشد اصل فرضه از شش گرفته میشود پدر و مادر را سه سهم میرسد و زوج را ربع بنا بر وجود فرزند و ربع سهم  
 میرسد پس قانون است ضرب یکم مخیر کسر را که ربع اول فرضه یا نیمگی ربع را در شش ضرب میکنند میت و حرام میشود پس و سدس  
 هست شود و زوج شش سهم میدهم که ربع نیست و چهار است که زوج موجود باشد و زوج را سه سهم که شش عدد مذکور است میدهم که  
 موجود باشد و باقی که دست بر تقدیری و سیزده بر تقدیری یک یا باند و دختریت میدهم پس نصیب ایشان دارد شود بنا بر آنکه بجهت  
 فرض شش یا شش میرسد و ثمان میت و چهار شانه میشود و ده یا سیزده یک چون هر یک از اوین و زوجین یا سهمی اعلی و سهمی ادنی  
 مفروض و مقرر شده و میت و بنیت و اخت و ختم یا نیا شد الا سهم واحد پس اول است که نقص برایشان واقع شود تا سهم ادنی نیز سهم  
 و جمیع اولی السهام در نقد سهم شریک میدهم شوند و اما مخالف پس و نقص بر جمیع ذوی الفروض جاری میازد و قبول قبول نموده  
 فرضیه بر تقدیر وجود زوج زیاده میکند تا بسبب میرساند و این است حکم بنیت یا شانه سهم میدهم پدر و مادر است سهم و زوج  
 شش سهم بر تقدیر وجود زوج فرضه را بجهت و میت میماند غنیمت و ابورایحان طریق که مذکور شد خصمه میدهم و زوج را سه سهم

مجلس  
 در وقتی که حضرت رسالت پناه بر وضه رضوان فرمايد جدا نيه بيت و سه ساله بود و کمتر تير گفته اند و در شانه ثمان و ستين طایفه  
 بدار الیقا انتقال نمود و عمر او هفتاد و یک سال و بعضی هفتاد و دو گفته اند مرویست که چون جدا نيه عباس را بر سر تختی کردند و در غمی غیبه  
 خوب صورت بیان گفتند در آمده ناپیدا شد و از جمله جوابات حاضره ابن عباس که در جواب عتاب بن الزیر گفته است آنکه چون  
 ابن الزیر در ایام خلافت خود با او گفت فانک انت المؤمنین و حواری النبی و افینت بزیر و یوم المنة ان عتاب بن عقیل گفت انک  
 اخوتها و ابوک و خالک و بنا سمیتک المؤمنین و کما لها خبر بنی و کما لک ابوک عتابا فان علی مؤثنا ضد منکلم بقا لکم  
 للمؤمنین فان کان کافر افعد بؤتم بقسط من الله بقرار کرم من الرجف اما المنة فان علی سمیتک النجم یملها و برخص فیها  
 فافکت فیها و ذکر الحدیث و از جمله اشعار جدا نيه بن عباس تعلیقه بلاغت اس است که در ایام حرب جعل عایشه را بان  
 عتاب و خطاب نموده بغلنت تجالند و ان عشت تبطلک النع من الثن و الیکل تملکت یعنی مخالفت امر پیغمبر  
 و از خانه خود که موجب آیه کریمه و قرن فی بیوتکم ما مور بودی بیرون آمدی و گاه بر اثر و گاه بر اثر سیرا شد و اگر زنده بمانی بر فل زمره  
 خواهی شد و این ظلم را نیز بعبادت خلفای لشکر دی که جمیع عرم محترم پیغمبر را منی از میراث میرسد چنانکه ترا که عایشه زنی از آن  
 و حال آنکه مجموع خانه ملک ایشان آنقدر ترا کرده و تصرف نموده علامه علی حله الله فی اهل البیان در کتاب خلاصه الاقوال فی سیرة الرضا  
 آورده که جدا نيه عباس محبت حضرت امیر المؤمنین و ولید او بود و حال و در بزرگی و اخلاص با حضرت امیر المؤمنین که مخفی نماند و شیخ ابو عمرو  
 کسی در کتاب خود بعضی روایات آورده که متفقین است در ابن عباس و حال آنکه شان ابن عباس اهل از آنست و آن روایات در کتاب  
 کبیر جلال آورده ایم و جواب از آنها که ایم نیست تمام کلام علامه علی در انقیام و حاصل قوا حی که از روایات کسی منضم میشود و هیچ  
 لا محال ابن عباس است و مؤلف این کتاب را با بیان او عقاید است و اما آنچه که علامه در کتاب کبیر ذکر کرده اند بقطر حاضرین گشته است  
 بلکه از بعضی ثقات مسموع شده که کتاب مذکور پیش از آنکه در فرود در قرآنیکه بعد از وفات پادشاه منصور سلطان فرخنده مانعی  
 واقع شد با بعضی اسباب و کتب شیخ علامه ضایع شد و تا فایت نوحه از آن بنظر بچیک از افاضل روزگار نرسیده و نشانی از آن در  
 استدر آن چون سلسله عمل از غوامض علم فراغت است و استفاده تصویر و نحو ابن عباس و تقریر حقیقت جانب او از کتب متداوله  
 قد اما متینا برضی عبارات همه کس را غیر نیست و ایضا گاه باشد که کسی با نعیام رسد و وجه تحقیق مرام خواهد که رجوع بکتب قدیمه نماید علی کند  
 و کتابیکه حاصل تقریر اینم باشد هم نرسد لاجرم مناسب بدیجه ای از آنهاست یا نرسد و نقاب غشا از چهره دعوائی ابن عباس کشودن پس  
 بدانکه عمل در فرض زیادیت در فرضه و نقصان در نصیب جبرس تقسیم نزد عارف لیب تمع است که خدا تعالی فرض نماید در بلا  
 از سهام آنچه اعمال بیان و فائزند و نار این ابن عباس و سایر علمای شیعه بر آنند که هر یک از صاحبان فرض سهم خود را تمام میکنند و بوجهیست  
 که مذکور خواهد شد نقص متوجه بنات و اخوات بود و آنرا که بسبب تقرب پدر خود میراث از نیست میرند مثلا و صورتیکه از نیست چندند  
 و دو دختر و زوج یا زوج مانده باشد اصل فرضه از شش گرفته میشود پدر و مادر را سه سهم میرسد و زوج را ربع بنا بر وجود فرزند و ربع سهم  
 میرسد پس قانون است ضرب یکم مخیر کسر را که ربع اول فرضه یا نیمگی ربع را در شش ضرب میکنند میت و حرام میشود پس و سدس  
 هست شود و زوج شش سهم میدهم که ربع نیست و چهار است که زوج موجود باشد و زوج را سه سهم که شش عدد مذکور است میدهم که  
 موجود باشد و باقی که دست بر تقدیری و سیزده بر تقدیری یک یا باند و دختریت میدهم پس نصیب ایشان دارد شود بنا بر آنکه بجهت  
 فرض شش یا شش میرسد و ثمان میت و چهار شانه میشود و ده یا سیزده یک چون هر یک از اوین و زوجین یا سهمی اعلی و سهمی ادنی  
 مفروض و مقرر شده و میت و بنیت و اخت و ختم یا نیا شد الا سهم واحد پس اول است که نقص برایشان واقع شود تا سهم ادنی نیز سهم  
 و جمیع اولی السهام در نقد سهم شریک میدهم شوند و اما مخالف پس و نقص بر جمیع ذوی الفروض جاری میازد و قبول قبول نموده  
 فرضیه بر تقدیر وجود زوج زیاده میکند تا بسبب میرساند و این است حکم بنیت یا شانه سهم میدهم پدر و مادر است سهم و زوج  
 شش سهم بر تقدیر وجود زوج فرضه را بجهت و میت میماند غنیمت و ابورایحان طریق که مذکور شد خصمه میدهم و زوج را سه سهم





بود در بطش و شجاعت و در آن گفته که آنده پس فصل است و عید نامه و عید نامه و قلم و میسد و عبد الرحمن که در صبح و صبح و صبح و تمام و برود  
 بر اتفاق است الا هشتم و نهم که شام بن یکی متفرقه است بزرگ ایشان و آنده علم عبد الله بن جعفر الطیار را اول بود و دست  
 اهل اسلام که در ارض حبشه متولد شده و بعد از جوی نبوی در خدمت پدر خود بیدار آمدند و بشرف ملازمت حضرت پیغمبر شرف شدند  
 از عبدالله بن جعفر مرید است که گفت من با و دارم که چون خبر فوت پدرم جعفر بیدارید رسید حضرت پیغمبر بجا آمدند و تقریباً  
 رسانید و دست مبارک بر سر من سر بردارم فرود آورده و بوسه بر روی ما زد و اشک از چشمش ریخت و گفت که بر جان من مبارک است  
 میشد و میفرمود که جعفر بهترین کنون خلیفه وی تو باش در روزی وی بهترین خلافتی و بعد از سه روز باز بجا آمد و یکی را بنوخت و دیگر  
 نمود و از لباس اغریه پروان آورد و در حق او عا کرد و ما در آنجا است عبد گفت که غم مخور که من لی بشانم در دنیا و آخرت عید نامه است  
 کریم و ظریف و حلیم و عقیق بود سخای و بزم بود که او را بجز خود میگذشت آورده اند که او را در کثرت سخا عتاب نمودند و در جواب  
 که مدتیست مردم را معتاد با انعام خود نموده ام از آن میگذشتم که اگر انعام خود را از ایشان قطع نمایم خدا تعالی نیز عطا می نمود و اگر  
 قطع نماید و در کتاب بهارستان سلطو است که در مدینه عالمی بود عامل در جمیع امور دنیا کامل روزی عبورش بر درختی ساقی و کسری کردید  
 مغنی که در حسن صوت غیرت ناپید بود و بجمال صورت رشک خورشید شیفه حال و فرقیته خطه خال او شد از سماع غنائش کسی  
 نیستی بود و با سماع نوازش از مصیق بجزدی راه خجسته ای بخودی سپرد شعر خوبی روی خوب آواز هر یکی میرود و تنه اهل چون  
 شود که در وی کجا کار صاحبان شود شکل لباس انانی سفید و پلاس سوتی پوشید و طبع العذار در کوی و بازار میکردند و در  
 بلامت بر خاستند اما هیچ سوز داشت زبان حالش این ترانه مستحکم بود و باین زفره مترنم با چیتنه اشکونه که جلوه آنده لاور کند  
 عاشق ز بلا چگونه برین کند با دست ملامت کسان در گوشه اما با وی که آتش تیز کند این قصه را بعد از آنکه بن جعفر باز گفتند  
 صاحب کتیرا اطلبید و بچهل هزار درم کتیرا گرفت و با نرد عالم خجسته آمد و دست و پای عبدالله افتاد و زبان بدم و شامی او کشادگان  
 دست کتیرا گرفت و بجان خود روان شد عبدالله غلامی فرمود که چهل هزار درم دیگر بگیر و همراه ایشان بر تاجت فکر معیشت جاری  
 خاطر ایشان نشیند و بفران خاطر از یکدیگر قطع تواند گرفت شعر آنکه ز دنیا شاش باشد غنی حاصل دنیا و داند دردی و آنکه گره  
 زد بدل و درم نهفت اسراف مند بر کرم در سه شامین در مدینه وفات یافت و در آن وقت عمر شریفش نهود سال سیده بود و غنی  
 که در سنه اربع و ثمانین وفات یافت و عمر او هشتاد سال بود صاحب استیجاب قول اول اولاد هشته و گفته که در سنه هجرت  
 بن جعفر الطیار در عهد حضرت پیغمبر متولد شد و آنحضرت چنانکه سابقاً مذکور شد چون خبر رسید بجا آمد و از اولاد اجدادش  
 بنواخت و از لباس اغریه پروان آورد و در حق ایشان عا کرد و او را رو شفت فرمود که محمد بن عبدالله است یعنی از این جیشیت  
 محبوب با خود بود محمد بن جعفر بعد از فوت عمر بن خطاب بشرف مصابرت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شرف گشته ام کلامم را که با عدم  
 کفایت از وی اگر در جهاد عمر بود و بزوج نمود صاحب روخته نشد آورده که محمد با برادر خود خون در گریلا شید شد و صاحب استیجاب  
 گفته هر دو برادر در شوشتر شهید شده اند مؤلف گوید قول صاحب استیجاب در باب محبته است زیرا که فرزند محمد بن جعفر در کفر سخن در قول  
 از توابع شوشتر است و گفته پس استیجاب بود که شهادت او در شوشتر واقع شده باشد و او را در آن موضع نقل کرده باشند یا آنکه در همان  
 موضع شهید شده باشد و اطلاق اسم شوشتر بر آن موضع از آنجمله باشد که در قول اولاد حق آن از توابع شوشترند چون بن جعفر الطیار صاحب  
 اصحاب گفته که او در زمین حبشه متولد شد و در شوشتر شهید گردید عقیل بن ایهالب کتیرا او ابو زید است صاحب استیجاب را  
 نموده که حضرت پیغمبر تنها او گفت که ای بایزید مرا با تو محبت از دور بگذر پس یکی از جهت خرابی دیگری از جری مجتبی که غم من بود طالب  
 با تو هست عقیل بجا است ظریف و خوش طبع و حاضر جواب و عالم با نساب قریش بود و بر بعضی از اسلاف قریش طغنا کردی و دنیا  
 ایش ترا ظاهراً سستی یا بر این خلاف قریش از اولاد طاهر بودند و بر او سخنان فرود می بستند و او را با کفایت نسبت میکردند و او را بر  
 میاخذند بخشم کردن و از حضرت امیر و قریش نزد مویه و بجالت او و شجاعت او و شجاعت او و بجالت او و شجاعت او و بجالت او و شجاعت او  
 المؤمنین طالی بود بلکه از برای آن نزد مویه رفت تا با ابلع حجت نماید و ضعیل و منافق مقتدی در ولایت شام شکر و اند نقل است  
 روزی مویه در حضور عقیل میگفت که اینک عقیل اگر بیدار است که من برای او برتر از برادر اویم پیش نیامد و اقامت نیکو در عقیل  
 جواب گفت ای خیر که در دنیا ای سال الله خاتم خیر و از جمله ظریفان و با مویه است که روزی مویه حقیقتاً

در آن گفته که آنده پس فصل است و عید نامه و عید نامه و قلم و میسد و عبد الرحمن که در صبح و صبح و صبح و تمام و برود  
 بر اتفاق است الا هشتم و نهم که شام بن یکی متفرقه است بزرگ ایشان و آنده علم عبد الله بن جعفر الطیار را اول بود و دست  
 اهل اسلام که در ارض حبشه متولد شده و بعد از جوی نبوی در خدمت پدر خود بیدار آمدند و بشرف ملازمت حضرت پیغمبر شرف شدند

در آن گفته که آنده پس فصل است و عید نامه و عید نامه و قلم و میسد و عبد الرحمن که در صبح و صبح و صبح و تمام و برود  
 بر اتفاق است الا هشتم و نهم که شام بن یکی متفرقه است بزرگ ایشان و آنده علم عبد الله بن جعفر الطیار را اول بود و دست  
 اهل اسلام که در ارض حبشه متولد شده و بعد از جوی نبوی در خدمت پدر خود بیدار آمدند و بشرف ملازمت حضرت پیغمبر شرف شدند  
 از عبدالله بن جعفر مرید است که گفت من با و دارم که چون خبر فوت پدرم جعفر بیدارید رسید حضرت پیغمبر بجا آمدند و تقریباً  
 رسانید و دست مبارک بر سر من سر بردارم فرود آورده و بوسه بر روی ما زد و اشک از چشمش ریخت و گفت که بر جان من مبارک است  
 میشد و میفرمود که جعفر بهترین کنون خلیفه وی تو باش در روزی وی بهترین خلافتی و بعد از سه روز باز بجا آمد و یکی را بنوخت و دیگر  
 نمود و از لباس اغریه پروان آورد و در حق او عا کرد و ما در آنجا است عبد گفت که غم مخور که من لی بشانم در دنیا و آخرت عید نامه است  
 کریم و ظریف و حلیم و عقیق بود سخای و بزم بود که او را بجز خود میگذشت آورده اند که او را در کثرت سخا عتاب نمودند و در جواب  
 که مدتیست مردم را معتاد با انعام خود نموده ام از آن میگذشتم که اگر انعام خود را از ایشان قطع نمایم خدا تعالی نیز عطا می نمود و اگر  
 قطع نماید و در کتاب بهارستان سلطو است که در مدینه عالمی بود عامل در جمیع امور دنیا کامل روزی عبورش بر درختی ساقی و کسری کردید  
 مغنی که در حسن صوت غیرت ناپید بود و بجمال صورت رشک خورشید شیفه حال و فرقیته خطه خال او شد از سماع غنائش کسی  
 نیستی بود و با سماع نوازش از مصیق بجزدی راه خجسته ای بخودی سپرد شعر خوبی روی خوب آواز هر یکی میرود و تنه اهل چون  
 شود که در وی کجا کار صاحبان شود شکل لباس انانی سفید و پلاس سوتی پوشید و طبع العذار در کوی و بازار میکردند و در  
 بلامت بر خاستند اما هیچ سوز داشت زبان حالش این ترانه مستحکم بود و باین زفره مترنم با چیتنه اشکونه که جلوه آنده لاور کند  
 عاشق ز بلا چگونه برین کند با دست ملامت کسان در گوشه اما با وی که آتش تیز کند این قصه را بعد از آنکه بن جعفر باز گفتند  
 صاحب کتیرا اطلبید و بچهل هزار درم کتیرا گرفت و با نرد عالم خجسته آمد و دست و پای عبدالله افتاد و زبان بدم و شامی او کشادگان  
 دست کتیرا گرفت و بجان خود روان شد عبدالله غلامی فرمود که چهل هزار درم دیگر بگیر و همراه ایشان بر تاجت فکر معیشت جاری  
 خاطر ایشان نشیند و بفران خاطر از یکدیگر قطع تواند گرفت شعر آنکه ز دنیا شاش باشد غنی حاصل دنیا و داند دردی و آنکه گره  
 زد بدل و درم نهفت اسراف مند بر کرم در سه شامین در مدینه وفات یافت و در آن وقت عمر شریفش نهود سال سیده بود و غنی  
 که در سنه اربع و ثمانین وفات یافت و عمر او هشتاد سال بود صاحب استیجاب قول اول اولاد هشته و گفته که در سنه هجرت  
 بن جعفر الطیار در عهد حضرت پیغمبر متولد شد و آنحضرت چنانکه سابقاً مذکور شد چون خبر رسید بجا آمد و از اولاد اجدادش  
 بنواخت و از لباس اغریه پروان آورد و در حق ایشان عا کرد و او را رو شفت فرمود که محمد بن عبدالله است یعنی از این جیشیت  
 محبوب با خود بود محمد بن جعفر بعد از فوت عمر بن خطاب بشرف مصابرت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شرف گشته ام کلامم را که با عدم  
 کفایت از وی اگر در جهاد عمر بود و بزوج نمود صاحب روخته نشد آورده که محمد با برادر خود خون در گریلا شید شد و صاحب استیجاب  
 گفته هر دو برادر در شوشتر شهید شده اند مؤلف گوید قول صاحب استیجاب در باب محبته است زیرا که فرزند محمد بن جعفر در کفر سخن در قول  
 از توابع شوشتر است و گفته پس استیجاب بود که شهادت او در شوشتر واقع شده باشد و او را در آن موضع نقل کرده باشند یا آنکه در همان  
 موضع شهید شده باشد و اطلاق اسم شوشتر بر آن موضع از آنجمله باشد که در قول اولاد حق آن از توابع شوشترند چون بن جعفر الطیار صاحب  
 اصحاب گفته که او در زمین حبشه متولد شد و در شوشتر شهید گردید عقیل بن ایهالب کتیرا او ابو زید است صاحب استیجاب را  
 نموده که حضرت پیغمبر تنها او گفت که ای بایزید مرا با تو محبت از دور بگذر پس یکی از جهت خرابی دیگری از جری مجتبی که غم من بود طالب  
 با تو هست عقیل بجا است ظریف و خوش طبع و حاضر جواب و عالم با نساب قریش بود و بر بعضی از اسلاف قریش طغنا کردی و دنیا  
 ایش ترا ظاهراً سستی یا بر این خلاف قریش از اولاد طاهر بودند و بر او سخنان فرود می بستند و او را با کفایت نسبت میکردند و او را بر  
 میاخذند بخشم کردن و از حضرت امیر و قریش نزد مویه و بجالت او و شجاعت او و شجاعت او و بجالت او و شجاعت او و بجالت او و شجاعت او  
 المؤمنین طالی بود بلکه از برای آن نزد مویه رفت تا با ابلع حجت نماید و ضعیل و منافق مقتدی در ولایت شام شکر و اند نقل است  
 روزی مویه در حضور عقیل میگفت که اینک عقیل اگر بیدار است که من برای او برتر از برادر اویم پیش نیامد و اقامت نیکو در عقیل  
 جواب گفت ای خیر که در دنیا ای سال الله خاتم خیر و از جمله ظریفان و با مویه است که روزی مویه حقیقتاً

در آن گفته که آنده پس فصل است و عید نامه و عید نامه و قلم و میسد و عبد الرحمن که در صبح و صبح و صبح و تمام و برود  
 بر اتفاق است الا هشتم و نهم که شام بن یکی متفرقه است بزرگ ایشان و آنده علم عبد الله بن جعفر الطیار را اول بود و دست  
 اهل اسلام که در ارض حبشه متولد شده و بعد از جوی نبوی در خدمت پدر خود بیدار آمدند و بشرف ملازمت حضرت پیغمبر شرف شدند



رسیده از و پیدا شده باشد که اشعار و لیدین عجب با جواب گوید و اما فضل بن عباس بن عبدالمطلب بنا بر آنچه در احوال او مذکور شد  
 که در سال چهارم از هجرت وفات یافته و زمان قتل عثمان را در آن نموده و ظاهر این غلط بطلان این محمول میشود که صاحب کتاب  
 الاجتار او را از مختار اهل حدیث و سیر میدانند عبا حسن بن عبید بن عمار بن عبدالمطلب در کتاب کشف الغم مسطور است  
 که او در حرب صفین مجاهده و کارزار بسیار با باغیان بنا کار نموده و در بعضی از ایام حرب یکی از مبارزان اهل شام در برابر او آمد و بعد از  
 و طعن بسیار که در میان ایشان گذشت چون عباس نظر کرد دید که در درع شامی شگافی هست بر همان شکاف شمشیر از دست او آن  
 بدو نیم ساخت پس شکر حضرت بگفتی گفتند و عباس بر اسب شامی سوار شد چون موید شجاعت از عباس شده که در بال شکر خود  
 گفت که گیت در برابر این جوان شامی رود و او را بکش تا او را مال بسیار دهی و سوار از طایفه لخم بنی مویز است و گفته که او را بر او  
 میرویم مویز گفت بروید که هر یک از شما که در کشتن او مسابقت نماید او را آنقدر مال که گفته ام خواهم داد آنگاه آن دو با کس بر عباس آمدند  
 و بانگ بر عباس زدند و او را بقتال خواندند عبا گفت از صاحب خود اذن طلبیده پیش شما خواهم آمد آنگاه نزد حضرت امیر آمد تا از او  
 انحضرت ما او گفت که جامه و سلاح و اسب خود را ببرد و عبا سرخس را برد و حضرت امیر آن لباسی بر او پوشید بر اسب سوار شده و شکل عبا  
 در برابر ایشان آمد چون او را دیدند گفتند که از صاحب خود اذن طلبیدی انحضرت جهت خروج ما از کذب این ایوان اذن لکنه یقینا تلون  
 و ان الله علی انفسهم لفتیور انگاه یکی از آن دو مرد متوجه حضرت امیر شد حضرت امیر ضربتی بر شکم او زد که بدو نیم شد  
 اما از عایت چاکدستی نظار یکا ترا کان آن بود که شمشیر انحضرت خطا شده و چون اسب بجزکت درآمد جدا آمد بر دو نیم از پشت زمین  
 و اسب او کمر خسته بشکست که بعد از آن بدو نیم پیش آمده انحضرت او را نیز ضربتی زد و بر قوس سابقش طعی ساخت آنگاه انحضرت اسب  
 خود را بر سر آن دو مرد بر جویان در آورده بشکر گاه خود مر جعت فرمود و چون مویز از فرین حال او آنگاه که انحضرت امیر بود گفت خدیجه  
 عیبت کرد آنده لجاج را که هر گاه بر آن سوار شستم مخدول شد پس عبا درین عالم گفت که مخدول اندوخمی بودند تو مویز گفت که خاموش باش  
 که ایتران نه وطن نیرل و ظرافت است عمر و گفت که این زمان زمان نیرل نیست پس خدیجه ایالی بر آمد و مویز رحمت گنادر کرد پس بدو نیم که نخواهد  
 کرد در بیعت بن عمار بن عبدالمطلب صاحب با آورده که او بسال بزرگتر از عمر خود عباس بن عبدالمطلب بود و او پیش از برادران خود نول  
 و ابوسفیان در خلافت عثمان وفات یافت و بعضی گفته اند که در سال بیست و نهم از هجرت در مدینه وفات یافت نوح بن عمار بن  
 بن عبدالمطلب در اصا بسطورت که او بسال بزرگتر بود از جمیع آنها که از بنی ماسم سلام آوردند حتی آن دو و عمر خود حمزه و عباس و در روز  
 با عباس سیر شد پس حضرت رسالت میسار گفته که چیزی بدو و خود را و دو سپهر خود نول و خدیجه از او کن نول بعد از هفتاد و سال از دنیا  
 عمر در مدینه وفات یافت و عمر سیاه و در زیر جنازه او میرفت مغیره بن عمار بن عبدالمطلب در اصا بسطورت است که در ایام خلافت  
 عثمان قاضی مدینه بود و در ایام خلافت امیر با او همراه بود و در قوسه یکو این مجسم انحضرت ضربت رسانید مغیره قلیقه خود را بر گردن  
 انداخت و او را بگرفت و بر زمین زد و شمشیر از او بگرفت و او را در زندان کرد و عبا بن عمار بن عبدالمطلب در اصا بسطورت است که در ایام خلافت  
 امیر الحکم و دختر زینب بود و الله اعلم عبدالعزیز بن ابی سفیان بن عمار صاحب با از واقعه نقل نموده که او در کربلا با حضرت امیر  
 شهید شد و روایت نموده که بسم الله رسیده که عمر و عاص بن مویز صحابه بر بنی شام میبندد و در نقل این سخنان میگوید پس نزد  
 و با عمر و عاص عاصی آغاز خطاب کرد و سخن میان ایشان بدو در روز از کشید و از این عبا که نقل نموده که جدته در مدینه بر بخت امیر المؤمنین رسیده  
 و سید اجل مرتضی در کتاب شعی انیدویت را از اشعار او در مدح امام بر نقل نموده شعر و کان قلی الاینه بعد محمد علی ذی  
 کل اللو اطن صناجیه و حق یتول الله حقا و جاه و اول نشی کلان جانیه عبا بن عبدالمطلب  
 صاحب کتاب صاحب گفته که او نیز در حرب جنین با علی عباس شات و زبیده و نقل نموده که روزی جدان خود کور از کعبه حضرت  
 رسالت آمد انحضرت حله بر او پوشانید و در پہلوی خود جای داد و گفت که او سپردنست و پدر او را بسیار دوست میداشت و بان  
 و نیکوئی میفرمود و جدته در وقت وفات حضرت رسالت سی سال بود و در غزای دوم شربت شهادت پیدا کرده اند که اول کسی  
 از مبارزان دوم مبعوث آمد و دست جدته کشید و بعد از آن یکی بیرون آمد و هم عبا را در پشت و انحضرت را دیدند و در سر کشته  
 و در حوالی او دو نفر از اهل روم هستند صاحب بیعتاب گفته که انا و عبا بن عبدالمطلب بن ابی سفیان بن عمار بن عبدالمطلب  
 مذکور است که ماد او دختر ابیطالب بود او را کن غزای جنین نیز مویز نموده و همیشه ملازم حضرت رسالت بود تا در سال بیست و نهم از هجرت و

عجل

عجل

عجل

عجل

عجل

عجل

عجل

عجل

عجل

عجل

کتابت  
بنام  
میرزا  
محمد  
باقر  
کلباسی  
کتابخانه  
موزه  
و مرکز  
اسناد  
سازمان  
اسناد و  
کتابخانه  
جمهوری  
اسلامی  
ایران

کتابخانه  
موزه  
و مرکز  
اسناد  
سازمان  
اسناد و  
کتابخانه  
جمهوری  
اسلامی  
ایران

یافت مسلم بن عقیل بن اسباط در کتاب ابن داود مذکور و بلا یا و محسن که او را در هر دو خواهی حضرت امام حسین علیه السلام  
مشهور است ابو سعید بن ابراهیم بن عمار بن عبد المطلب که کتاب اصحاب مذکور است که او هم عمر حضرت پیغمبر و برادر رضاعی بود  
و با حضرت مشابهت بسیار داشت پیش از شرف اسلام مسلم نام از آن بسیار میکرد و حضرت پیغمبر را به خود میگرد و چون مسلمان  
بدر بخار از قتل و تقوی رسید که از سان حقایق بیان حضرت رسالت این کلام سعادت انجام شد که ابو سفیان الحارث  
سید فتیان اهل الجنة در استیجاب در احوال عباس کورست که در روز خیمین جمع صحابه کرخه مکر علی و عباس و ابوسفیان  
احارث سعید بن ابراهیم بن عبد المطلب احوال او در اصحاب مذکور است عبد المطلب بن یسوع بن ابراهیم در کتاب  
منظور است که او روایت حدیث از حضرت رسالت نبی و جناب ولایت جایی نموده و از بخاری نقل کرده که نام او را عبد المطلب فراد  
و در مدینه بود تا زمان خلافت عمر آنگاه به مشورت و در سال شصت و دو از هجرت آنجا رفت و محمد سپهر او را در آنجا قدرت و شرف  
بسیار به رسید و آنرا علم عمر بن ابی سلمه بن عبد الاسد او را از بی ششم میتوان داشت زیرا که مادر او ام المومنین ام سلمه بود  
و او خود ریب و پرورده حضرت سید المرسلین بوده و صاحب اصحاب آورده که او در ولایت حبشه متولد شد و در زمان خلافت حضرت  
امیر المومنین ابی بکر بن بود و در حبس جمل با عبدی آنحضرت مجاهده نموده و در سان شصت و دو از هجرت و وفات یافت و علامه حلی در کتاب  
جای عمر بن سلمه محمد را ذکر کرده و روایت نموده که او برادرش سلمه در جمع حروب حضرت امیر المومنین علیه السلام با او همراه بودند و در  
که آنحضرت متوجه عرب مخالفان بود مادر ایشان ام سلمه ایشان را از قریه نزد آنحضرت آورد و گفت ایسا از صدقه تو میگویم که در راه تو  
گشته شود و اگر در شریعت جایز بودی مرا که از خانه بیرون آیم هر آنجا که میآیدم و در راه تو شهید میشوم و ابی او در آن وقت نقل نمود  
که اصح آنست که دو پسر ام سلمه و سلمه بودند و سلمه و سلمه علم و در کتاب مستطاب پنج ابلاغه مذکور است که عمر بن سلمه مخدومی  
از جانب حضرت امیر عامل بحرین بود و در وقتیکه او را عزل کرد و نعمان بن عجلان ذوقیرا بجای او فرستاد این نامه نامی او نوشت  
اقام بکد فانه قد ولت النعمان بن عجلان البحرین و نعت بلک بلادکم لک لا تشریب علیک فلفدا کسنت الولاية و  
ادبت الامان فاقبل غرضین کلامو کلامهم و لا ما نؤم فقد ادبت المسیر الی ظلمة اهل الشار و اجبت ان قشده  
میعقاتک من اسنظهم علی جهاد الصدا و اقامه عمود الدین انشاء الله تعالی و ذکر غیر نبی ششم از اکابر صحابه رضیه  
و ششم تقویه که اکثر ایشان را برادران و فرزندان بوده که صحابی بودند و در موردین و دنیا با بینه خود موافقت نموده اند مقداد  
بن لاسود در تاریخ شیخ ابو الحسن مقدسی مذکور است که او مردی بلند قد کند کون بود و ضیافت بنی سیرین عبد المطلب فرزند او بود  
و از جمله شیعه علی بن اسباط است قدیم الاسلام بوده و در جمع غزوات خدمت حضرت پیغمبر مجاهده نموده و در صحیح ترمذی مذکور  
که آنحضرت فرمود که ان الله تبارک و تعالی امرت بالبعثه و الخیر انهم هم قم علی مقداد و سلمان و ابوذر  
و در جامع شیخ جلال الدین سیوطی شافعی مسطور است که آنحضرت فرموده ان الجنة تشاق الی اذ بعثت علی و عمار و سلمه  
و مقداد طبع عن انس و شیخ ابو عمر کوفی که از علمای فایده است و کتاب سماء الرجال بنا بر آنست که آنحضرت امام محمد باقر روایت  
نموده که ارتدا نظر الا ثلاث نفر من ان و ابوذر و المقداد فقلت عمار قال کلن خاص حصبة ثم رجع قال ان اذت الذی  
لم یشک ولم ینخله شیعی فالمقداد یعنی حضرت امام فرمود که جمیع مشایخ صحابه که استماع نص نبوی در باب خلافت امیر  
المومنین نموده بودند مرتد شدند الا سه نفر که آن سلمان و ابوذر و مقداد است پس راوی پرسید که آیا عمار یا سایر باطلو محبت است یا  
اهل البیت در اینجا کس داخل نبود حضرت امام فرمودند که لکن مسلمی از حق تر و در حق او ظاهر شد و بعد از آن به جوع حق نمود باز آنحضرت  
فرمودند که اگر خواهی که بدانی که کس کی اصلا او را در حقیقت خلافت امیر و در حقیقت متابعت او هیچ شکلی ظاهر نشد و طایفه آنکه او مقداد  
و از زبان بن تغلب منقول است که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که یکچگونگی صحابه برای بزرگوار شستن بر آب جایگاه حضرت  
پرسیدم نمود فرمودی و او زده کس آنکار کردند از مهاجر مقداد بن لاسود و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی بریده سلمی خالد بن ولید  
و ابوالشیم بن تیمان عثمان بن حنیف و سهل بن حنیف و خرمیه بن ثابت و ابی بن کعب و ابویوب انصاری ایشان یکدیگر گفند  
چون ابوبکر بر بنبر رسول صلوات الله علیه رود او را بر زیر آرم و بعضی از ایشان گفند این نشاید کردن با امیر المومنین مشورت گنیم بجای  
نزد آنحضرت رفت گفند یا امیر المومنین حق یکداشتی و دست آنحضرت از آن باز داشتی و رسول فرموده علی مع الحق و الحق



Handwritten marginal notes at the top of the page, written in a cursive script, likely providing commentary or additional context related to the main text.

و سوا سواد و در اول بیان امری تمام است و هرگاه اینچنین مروی بر دست شما مسلمان شده و بر سالت شما ایمان آورد اوز  
نبوت شما در میان عرب شایع خواهد شد و مردم از آن اعتباری گرفته و لهای ایشان نرم شده از صحبت جاہلیت فرود آمد و مستعد  
هدایت خواهند شد و بعد از آن تصرف در فراج ایشان کرده و رواج دین مسلک خواهد داد و زیرا که چون از کتب سابقه نبوت شما را دانست  
و محبت ریاست و صاحب اخلاق معلمان و کتب اربست و مفتون بزرگی و زیاده طلبی است بواسطه طمع و جاه شما سعی حمیله بطریق  
خواهد آورد و عرب اطاعت چنین کس را دلیل حقیقت دین شما خواهند دانست و اگر ابتدا دعوت از دیگران کنید او غناد خواهد کرد و عبرا  
و سوسنه مخالفت شما خواهد نمود و چون مطار زمان را با حضرت امیر و ابوطالب نمودند ایشان نیز برای شما نرسیدند و حضرت  
رسالت با ابوبکر ملاقات نمود و بتدریج تالیف قلب و استدراج او من حیث یعلم و من حیث لا یعلم کرده تا آنکه او را بجانب خود مایل ساخت  
و خاطر او را بصحلول جاه و توفیق دستگاه امیدوار کرد و ایند تا آنکه بان طمع مسلمان شد و حضرت رسول گنیت فرام و را که ابوالفضل و علی بن  
ابوبکر و عیادت تبدیل فرمود و همیشه در میان جماعت اصحاب بگفتند که ما سبقتکم ابوبکر بصومر و لا صلوة و لکن بشی  
و قهری صدیقه و مراد آنحضرت در سینه ابوبکر نهاده شد که بان مفتون شده بان بگشت نمود و تابع رعاع  
خیال میکند که مراد از آن خلاص و اعتقاد درست بخدا و رسول بود و همیشه با چوکه زمینان اخلاص بخدا و رسول و غضب خلفت و حق  
بتول جمع توان نمود چنانکه شیخ سنائی علیه الرحمه فرموده شعر مراباری نکوناید ز روی داور حق نهم بر بدن دین سپرداشتن  
مخفی نماید که بعضی از مورخان انکار ملاقات مسلمان با حضرت رسالت در اول بعثت نموده اند و این انکار ناشی از جهل کمال مسلمان  
و قرآن تصدیق آن نموده چه در آنوقت که کفار عرب درباره آنحضرت فرمودند که مسلمانان و تعلیم میکنند خدا در روان فرمود که  
بقولنا انما بعثنا نبیا ان لا یجوز لکم ان یخفی و هذا لسان عربی میبوی و قاضی یضادوی و غیره از مفتونان  
مسلمانان از محبتشان تزلزل بر آید دانسته اند و در حدیث مضاربه کرده ایشان را شایسته است که مقام کنجایش فکر و دفع آن ندارد این  
که از شایسته علمای اهل سنت است آورده که مسجد کس اصحاب را قاضی بودند و مسلمانان از آنجمله شمرده و شیخ اجل ابوجعفر طوسی نیز گفته  
در کتاب مالی از منصور بن نوح روایت نموده که گفت حضرت امام جعفر صادق کفر که ای کولامین از شما بسیار ذکر مسلمان فارسی شنیدم  
سبب آن صحبت آنحضرت و جواب فرمودند که مگو مسلمان فارسی بگو مسلمان محمد و بدانکه باعث برکت ذکر من و واد فاضلت عظیم  
که بان آریتم بود اول آنحضرت بسیار برای امیر المومنین بر هوای نفس خود دیگر دوست داشتن و فقر را و تها و بسیار از ارضیا و حسان بود  
و مال گیر محبت او بعلم و عدل آن مسلمانان کافرا و کافرا حقیقا مسلمانا و اما کان من المشرکین و همچنین روایت نموده است  
خود از سدیر صیرفی از پدر خود از حضرت امام محمد باقر که فرمود که جماعتی از صحابه با منیم شسته بودند و ذکر نسب خود می نمودند و بان افحاح  
میکردند و مسلمان در ایمان بود پس عمر رو کجانب مسلمان کرد و گفت ای مسلمان اصل و نسب تو صیت خخال مسلمان اما مسلمان  
نرسید الله کنت ضاللا فهدانا الله فبجهدکم و کنت مملوکا فاعف عنی الله محمد صلی الله علیه و آله فهدانا  
حججه نسیبنا عمر و در کتاب کامل بیاید که راست که چون مسلمان بتابعیت آل پیغمبر بر ابوبکر سعیت نکرد و روزی عمر ابوبکر گفت که  
بنی تاشم خلف کردند زبعت برای فحار ایشانست بر سواد آنکه ایشان میگویند فضل خلقند بعد از رسول باری ترا جدا فاد که خلف  
مکنی مسلمان گفت آنا شقیر لهم فی الدنیا و الاخری فاعلموا انما یخلفون و اور کشف انما از مسلمان روایت آنا با یغنا النبی  
على النصح المسلمین فی الایام بعلى بن ابی طالب و سید عارف مبرم فرمود و بعضی از رسائل خدا آورده که مرتضی علی در بیان محبت مسلمانان  
فارسی چنین فرموده که هرگز ظاهر و باطن با خلاف نکرد یعنی همان خواست که خواستم ع نامرادی مراد مراد او با تهمید خصمانه آنحضرت  
امیر و تابعیت او در جمیع امور روشن تر از نور نور بر شاهق طوریست و مسلمان برومی که شیخ شهید علیه الرحمه در حاشیه قواعد از کتاب  
صفوة الصفوة نقل نموده از بنی کندی زن خواسته بود و تحقیق سوخته که او را دو سپرده و از ایشان شل فتیاح بسیار حاصل شده و بعضی  
ز ایشان در آن ولایت بودند و همه اهل فضل و دانش بوده اند چنانکه کتاب رجال بدان آل است و آنچه میان جهال عقلمندان مشهور است  
که مسلمانان محبوب بوده و بر کز مائل نکرده غلط است و محمل تفصیل احوال مسلمانان و عهد نامه که حضرت امیر با شارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
ما ولاد و نوشته اند در کتاب روح الدرر و تاریخ کزیده مسطور است مدت عمر مسلمان بر روی اقل دو لیست و پنجاه سال برویت اکثر صحابه  
و پنجاه بود و در سنه شش و شصت در مدین وفات یافت و چنین مرویست که حضرت امیر المومنین در کتب از مدینه بدان رفقه

Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, continuing the commentary or providing additional historical details.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, likely concluding the commentary or providing a final note.

مجلس

سلاز غسل داده و در سبب بیدار آمدن مراجعت فرمودند و قصه اظهار نکار این روایت از مستنصر عباسی ملجوبان در احوال  
 سید عزالدین افساسی کوفی از مجلس سخن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی حضرت ابن بابویه صاحب استیجاب آورده که آنرا  
 و حلیف بنی مخزوم بوده و بنا بر این چون عثمان با او را بزود استخوان پهلوی او شکست و در اندرون او قق سگاف پیدا شد بنی مخزوم  
 بهجوم بر عثمان نمود و سوگند خوردند که اگر عمار بمیرد در عرض او غیر عثمان زانگشتند عمار در بساطی سلام از کفار ایذای بسیار کشید و مادر او سینه  
 نام در کجی نقد ب کفار شبیه کردید از جمله مهاجرین اولین و داخل جماعتی است که با شارت حضرت رسالت پناه از کجی حاشیه  
 مهاجرت نمودند و عمار بدو قبل نماز کرده و در خرابی بدو دیگر خردات که بعد از آن واقع شده حاضر گردیده و در هر یک از اجتماع و مردانگی  
 و در حرب یاس که مسلمانان فرار نمودند زنها بعمار رسیدند بود و کوش او بریده شده بود و شل و آویخته شده بود و مع ذلک از خود و کارزار  
 میکرد و در آن اثنا با اهل اسلام فریاد میکرد و میگفت ای گروه مسلمانان از بشت میگریزید اینک منم عمار استاده پیش من آید حضرت  
 خیر البریه علیه افضل الصلوات و التحية در شان او فرموده که عمار از سر تا پای خود مملو از ایمان است و ایضا با او خبر داده بود که گفتک ان الله  
 الباغیة و ایضا چنانچه سابقا از جامع صیبر شیخ جلال الدین سیوطی شافعی منقول شد بشت مشتاق است بقای علی و عمار و مسلمانان  
 و مقاد و در تاریخ فتوح احمد بن اعمش کوفی آورده که چون عثمان خلیفه شد تا یکسال طریق عدل و انصاف پیش گرفت و قاعده سب و سوت  
 میان سپاهی و رعیت بر وجه حسن دید آمد و بعد از آن چیزی از او در وجود آمد و ظاهر گشت که مسلمانان نپسندیدند و آنرا که نسبت  
 داشتند و با او عقاب میکردند و او دل در آن نسبت داشت از آنکه او را نپسندیدند و نکر دانید طایفه از صحاب مصطفی فراموش آمدند و اندیشه کردند که  
 که نزدیک او روند و کار با یکدیگر بروی حساب میکنند با او بکینه اتفاق کرده بدو چیزی نوشتند و کار ثانی که بر جاده کرده بود از بسنگها  
 خلافت او تا وقت تحریر کتب جمله درج کردند و در قلم آورده که اگر از این کار ثانی نامناسب بقاعده ترک نکند او را از خلافت بیرون  
 آرند و بدلی او کسی بگیرد انباشند چون این نامه تمام شد بکلیه گفتند یکی نزدیک او روییم و خود این مکتوب بدست او دسیم بعد از آن  
 مصلحت دیدند که آنکته بر ابست عمار را بر سر بنده عثمان رسانند چون عمار بد سرای عثمان رسید اعلام داد عثمان از سرای بیرون آمد عمار را  
 بر سر اسرا ایستاده کاغذی در دست او گرفت ای ابا ایقظان سحر حاجتی هست عمار گفت سحر کار نیست ولیکن جماعتی فراموش کرده  
 و چیزی نوشته اند عثمان آن کاغذ را بستند و سطرپی چند برخواند و در چشمش وارد دست بنداخت عمار گفت ای کافرا صاحب سون نوشته  
 آنرا ندست بند از صراط فرمای و در آنچه نوشته است تا تل کن یقین شکستار من نیکو خواه تو ام و این سخن از جبهه نصیحت کبیر عثمان  
 گفت دروغ میگوئی ای سپر سینه عمار گفت در این شبتهی نیست که من سپر سینه ام و سپر سینه عثمان در غضبش و غلامان از فرمود تا عمار را نزد  
 چند آنکه بر زمین افتاد و کویک جان نداشت و خود پشیمان آمد و گدای چسب بر شکم زد و کبر او زد و عمار غشی آورد و علت قتل او ظاهر گشت و عظیم  
 رنجور شد و بهیوش افتاد و بنی مخزوم که او را بونی عمار بودند خبر یافتند بشام سپروید مغیره با جمعی از بنی مخزوم بیایند و عمار را گرفتند  
 و بر سینه انداختند چنانچه از خویشتر خبر نداشت سوگند بر زبان راندند که اگر عمار را از این بیخ و فوات رسد عثمان را بکشند عمار هم بر آن حالت  
 بیخیز و پیش افتاده تا بعضی از شب گذشت نماز پیشین نماز دیگر و نماز شام و خضن از او فوت شد چون در میان شب بهوش آمد بر سینه  
 و وضو ساخت و نماز را راقصا کرد این معاطله که بر سر عمار رفت هم از آنجا بود که صحابه رسول از عثمان نپسندیدند و در این کار بروی  
 انکار کردند و آنچه چون با او فرسید و او در آنوقت در شام بود زبان طعن بر عثمان بگشاد و موی چیزی بجهان نوشت تا او را بیدار  
 و کار او نیر رسید با آنکه رسید چنانکه شمه از آن در ذکر او بوزند و خواهد شد مؤلف گوید که اصحاب با اید هم اندیشه از آنجا  
 نسبت بعمار تهلیل بر طلال منتهی او نموده اند و گفته اند که هرگاه او عمار را که از محمد جان و محبوبان حضرت رسالت بوده آنگه زنده باشد که مذکور  
 شد آنگه زنده باشد که مذکور شد پس ظلم خواهد بود و ظالم موجب الاغنه الله علی الظالمین مستوجب لعنت است و امت و مخالفان گویند که  
 عمار سخن در شبتهی ادبانه در روی عثمان گفت و هر کس نسبت بخلیفه مبادی کند جایز است که خلیفه او را ادب کند و اگر چه غشی بکشتر باج  
 شود و صنغ اینجواب بنیایت ظاهر است زیرا که مخالفان جایزه شمه اند که مجتهد بموجب اجتهاد خود مخالفت خلیفه کند و کن بکار نشود  
 چنانکه در ماده مخالفت عمر نسبت بانی بکر در مواضعه و لید بسبب تن بالکن بن نویره گفته اند میتوان بود که عمار نیز اجتهاد کرده باشد و بموجب  
 اجتهاد منع عثمان از مورثیه و نامشروع کرد و باشد و بجز کشتن بجز کشتن بخلیفه که ایشان قرار داده اند منافات  
 بحدیثی که بغوی در کتاب مصابیح از عثمان نقل کرده که قال قال رسول الله لا اقل امر مسلم الا باحد ثلث کفر بحد

نسخه از کتابخانه  
 مجلس شورای اسلامی  
 تهران

اسلم او ذی بعد الحیا او قتل نفس غیر نفس یعنی حلال نیست کشتن مرد مسلمان مگر یکی از سه چیز یکی آنکه مرتد شود و دوم آنکه زنا کند  
بعد از آنکه زن داشته باشد سیم آنکه کسی ابناء حق کشته باشد و وجه مناقات ظاهر است چه هرگاه عثمان خود این فعل کرده باشد معلوم  
که از آنهارا نقدار که مشرف بر جاهک او باشد و اخرج او بر بزه که هر روز در آن مری تازه و مخفی اندازند داشت و ضرب عجزانه نمود  
بر وجهی که قتی بقتل او کشت چه صورت دارد و مگر تک آن سر از کجا بر آید و سینه التوحیدین در کتاب تحت لاجتأ آورده که چون حضرت امیر  
المؤمنین متوجه حرب جمل شدند حضرت امام حسن با عمار جبهه جمع لشکر بکوفه فرستادند و ابو موسی اشعری که در انام خلافت عثمان عامل اینجاست  
بود مردم را از همراهی ایشان منع کرد روزی حضرت امام حسن در این باب با او عتاب نمود ابو موسی در جواب گفت که پیغمبر این فتنه را  
فتنه گیری خوانده که اگر دور باشد از او بهتر نشستن در آن فتنه بود از ایستادن در آن عمار در جواب گفت ای این فتنه است که  
ایستادن در آن بر از نشستن است یعنی ایستادن در فتنه و بطل از توحی ممتاز ساختن بهتر است از نشستن و حق پوشیدن ابو موسی گفت  
آری اما چون توحی را از باطل نمیدانند و در آن متحیرمانی نشستن در آن فتنه بهتر است عمار گفت حق در این فتنه ظاهر و باطل در آن بقا  
روشن و باهر است ولیکن مانع از امتیاز صنف بصیرت و بصایراست و نه در مقابل من اهل مجال مشرب است ای برادر چون  
ببینی مقصود چون که در چشم دولت رسیده است مو چشم و دل از موی علت پاکدار و انکمی دیدار هوش پاک دار هرگز است  
از هو سها جان پاک زود بیند حضرت و ایوان پاک چون محمد پاک بدین باره بود هر کجا و کرد و جانی بود چون رفتی  
و سوسله بدخواه را کی بد از سمت و جبهه را هر که باشد بیخه فتح باب پند او بر صرخ دل صد آفتاب حق بدست  
از میان دیگران بسجوه اندر میان خمرنا دوسر انکشت بر دو چشم بیخ مینی در جهان بظانف و زینتی  
ایجان محدودیت عیب خجسته نفس شومیت تو ز چشم نکشت بر او این وانکمی تو بر چه پنجاهی بین روی تو  
در جا و پاییده اند لاجرم بادیده و نادیده اند و شیخ اجل مقتدی ابو جعفر طوسی نورانه مشیده در کتاب با مالی از ابی بکنه آورده  
که گفت شنیدیم که عمار بن یاسر ابو موسی اشعری را عتاب و سرزنش نمود که چه چیز ترا باعث شده بر آنکه در متابعت امیر المؤمنین متوقف  
شده و الله که اگر تو شک داشته باشی در حقیقت امیر المؤمنین و وجوب متابعت او هرینه از دایره اسلام بیرون خواهی بود پس ابو موسی  
گفت که این عتاب با من مکن که من از برادران تو ام عمار گفت من برادر تو نیستم زیرا که من از پیغمبر شنیده ام که در شب عقیده بخ  
مناقات در هتد آنحضرت شریک شده بود ترا لعنت کرد ابو موسی گفت آنرا شنیدم که آنرا از برای من استغفار کرد عمار گفت لعن  
شدیم و دستخوار شدیم و بچین روایت نموده از موسی بن عبدالله اسد که او گفت چون اهل بصره منوم شدند حضرت امیر المؤمنین  
امر فرمود تا عایشه را در قصر بن خلف فرو بردند عمار را با سر نزد او رفت و گفت ای مادر شمشیر زن فرزندان خود را از برای من چون دیدی  
عایشه گفت ای عمار احوال که غالب شدی در دین ستم و نپاشد عمار گفت و الله که استبصار و بینا من در دین زیاده از آنست که سیر  
غلبه هم رسد یا بسبب مغلوبیت بر طرف کرده و الله که اگر شما بر احوال غالب شدید که تا نخلستان جبرار را میکزایند یعنی خود ام  
که ما بر جیم و سها بر باطل پس عایشه گفت چنین خیال تو انداخته اند آنگاه عمار گفت و الله که آنچه من خستیار کردم از روی حجت و دست  
نا از روی شبهه و تخمیل چه پیغمبر دانستم که حضرت امیر المؤمنین از جمیع صحابه پیغمبر او را و فقط است کتاب حذیر او علم است بنا و قل آن  
و الله است در تعظیم و اشترج حرمت قرآن با علاوه قربتی خاص که با حضرت پیغمبر دارد و کثرت مجاهده که در اسلام از او بطور رسید  
پس عایشه ساکت شد و گفت سینه از جمله عزایب و مقالات و امید و معتقدات فایده اهل خلاف آنست که جماعت با خلیفه  
اهل جمل را که با امیر المؤمنین مقاله و محاربه نمودند و بدست ملازمان کتاب لایت انتساب شکر اتمه ساعیم مقبول شدند شیدا  
میخواستند و زیارت قبور ایشان از سجده می دانند با آنکه قایلند با آنکه جماعت معزیه اهل نبی بوده اند و از طریق حق عدول کرده  
نموده اند و در حجت حدیث یا علی حرکت حربه و سلک سلی شبنه ندانند و خبر در ایش اشعلی مع الحق و الحق مع علی را از جمله صحاح  
اخباری شمارند و حجت آنکه رؤسای اینها عمر که طلحه و زبیر و عایشه اند بلکه معویه را نیز که اس و نسین قاسطان و سر حلقه اهل نبی و وطنیان  
در مخالفت و مقاله که با حضرت مرتضی نموده اند معذور میدانند و از اهل استحقاق ثواب میدانند و میگویند که ایشان مجتهد بوده اند  
در وقایعی که از ایشان واقع شده اجتهاد نموده اند فایده مافی الالباب آنست که ایشان در آن اجتهاد مخطی بوده اند و علی ساکت است  
صواب و مجتهد مخطی است ثواب حاصل است و مجتهد مصیب را و ثواب و بر ارباب عرفان اصحاب بصیرت و تقیان پوشیده نماند که ایشان را

در متابعت امیر المؤمنین



رتبه اجتهاد که استنباط و استخراج فروع از اصول است نبوده و مقادیر ایشان نه اندوی اجتهاد بلکه از غایت مکاره و غناد بوده و در  
تسلیم اجتهاد و خطای در آن میگویم خطای ایشان نه تنها در فروع واقع شده بلکه در اصل ایشان نیز هست شعر هر سگی که در دهنش با شیر  
یزدان آنچه کرد که بجهت آهوی تا نمار است در صلتش خلافت صاحب امتیاز دیده که در روز عرب صفین عمار با شرم بن عوف گفت که ای  
امروز قدم در بهشت پاکیزه سرشت خواهیم نهاد و با پیغمبر خود محو و حرب او عطاات خواهیم کرد و آنکه اگر این جماعت مثل بنی امیه  
بهر بگرزاند همچنان علم تقییم خواهیم داشت با آنکه ما بر حقیقت ایشان بر باطل و بعد از آن این آیات خواند **مَنْ ضَرَبَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي  
فَالِقٍ نَضْرِبْكَ عَلِيًّا وَ ابْنَهُ ضَرْبًا بِلَا طَهَامٍ فَضَلَّ خَلِيلَ غَلْبَلَهْ** او بر جمع الحق علی سبیل  
بعد از آن عمار بجانب لشکر مخالف حمله کرد و این جزو یکی از ایام شام بود و در برابر حمله او آمد و عمار یک شمشیر را بر چرخ که عمار  
بدن او بود از تن جدا کرد و همچنان محاکمه کرد تا بگذشت شهادت رسید و آنچه حضرت رسالت سنا به عمار خبر داده بود که مستطابک الله  
الباقیه بوضوح انجامید و حضرت امیر مفسر نفس بر عمار نماز کرده بدست مبارک خود او را دفن نمود و مدت عمر عمار نود و یکسال بود یعنی  
از موزخان آورده اند که عمار یا سرزمین در آن روز یک سعادت شهادت فایز شد روی سوا آسمان کرد و گفت ای بار خدا اگر من انعم که  
رضای تو در آنست که خود را در این آب فرات انداخته غرقه کرد انعم چنین کنم و نوبی دیگر گفت که اگر من انعم که رضای تو در آنست که شمشیر  
بر شکم خود نهاده زور کنم تا از پشت من سپردن رود چنین کنم و باری بگو فرمود که ای بار خدا اگر من سبیح کاری نمیدانم که بر رضای تو است  
از عمارت با انیکر و چون از ایند عمار مناجات فارغ شد بایاران خویش گفت که ما خدمت رسول سه نوبت باین علم که در لشکر بود  
با مخالفان و مشرکان حرب کرده ایم و این زمان با محاب این زیات حرب میاید کرد و بر شامخی پوشیده نماز که من هر روز گشته خواهم  
و من چون از این عالم فانی روی سیری جاودانی نم کار من حواله لطیف بکنند و خاطر صحیح دارند که امیر المؤمنین مقداری است فروری با  
از جهت ایثار با اشراخصیت خواهد کرد چون عمار از گفتن این سخن انشال اینجملات فارغ گشت تا زیاده بر لب خود زد و در میدان آمد  
قال آغاز نهاد و علی التقاتب و نوالی حمله میگرد و در خبر می گفت تا جماعتی از تیره دلان شام بگرد او در آمدند و شخصی مکی بایه العادیه زخمی بر  
تیکاه وی زد و از آن زخم جیاب و توان شده بصف خشم مراجعت نمود و آب طلب داشت غلام او اشد نام قدح شیرش او آورد  
چون عمار در آن قدح نظر کرد فرمود صدق رسول الله از حقیقت سخن استفسار نمودند جواب فرمود که رسول مرا انبار نموده که آخر خبری  
که از دنیا روزی تو باشد شیر خواهد بود آنگاه قدح شیر را بردست گرفته با شامید و جان شیرین شاربمان کرده بعالم تقاضا میدوید  
المؤمنین بر این حال اطلاع یافته بر بالین عمار آمد و سر او را بر زانوی مبارک نهاده فرمود الا بااتها الموت الذی هو قاضی  
حتى تصدقنا فثبت کل جلیل اذ انک بصیر الله کتبهم کاتک تخونهم ببدلیل پس زبان بگذاشت و اما الیه رجوع نموده فرمود که میر که از وفا  
عمار در تنگ نشود او را از مسلم نصیب نباشد خدا تعالی بر عمار رحمت کند و در نهایت که او را از تنگ بود سوال هرگاه که در دست  
رسول سه کس دیده ام چهارم ایشان عمار بوده و اگر چهار کس دیده ام عمار پنجم ایشان بودند یکبار عمار بهشت و حب شده بلکه باره  
استحقاق آن پیدا کرده جنات عدن و راحیا و عتبا باد که او را بخشید و حق با او بود چنانکه در شان او فرموده **يَذُوقُ مَعَ عَمَّارِ حَيْثُ  
ذَارَ وَ بَعْدَ اَزَّانِ عَلِيٍّ كَقَتِّ كَشْدَهْ عَمَّارٌ وَ كَشْنَمٌ وَ بِنْدَهْ وَ رَابِعَهْ سِلَاحٌ وَ بِنْدَهْ وَ نَارٌ وَ نَارٌ مَعْتَبٌ وَ خَاطِبٌ قَدِيمٌ مَبَارَكٌ مِشْ  
نهاده بر عمار نماز کرد و بدست همایون خویش او را در خاک نهاد و حتمه الله در رضوان علیه و طوبیله و حسیب شعر خوش و می که زبانه بر با  
میرد کسی چون بیاید مرد باری اینچنین میرد کسی چون شید عشق را در کوی خود جامه بند جای اندارد که بر آن زمین میرد کسی  
کتاب کامل سینه از فاضل عبادی بجا بر متن نقل نموده که او در کتاب محیط آورده که علی پیش از قتل عمار بر کراسته اقبال اهل نبی کردی بود  
روز بیست و ششم عمار را بخشید حکم عمار بر ایشان اجرا کرد و ابتدا اقبال میکرد و در شبی با صدوسی تن رگبست و بهر یکی بگیری  
میگفت چنانچه در قتال کافران کنند و علی گفتی من ارضاء بستی فنی و انار و از لطایف مناسب با مقام آنکه بعد از شهادت عمار  
چنان نزدیک صفت لشکر موی رفت و حدیث مستطاب الفقه اب فخر را که در شان عمار استون گرفت با و تقریر نمود یعنی او را خاطر  
او که داند از اصل در آن امر اندازد و خوف فرمود موی در جواب گفت که عمار را کسی گشته که او را با نمیکه آورده ابن عباس فرمود که  
بر این سفر عجزه را گشته زیرا که او عجزه را در معرکه تقار آورده تا او گشته غبت الندی کفر و کاذب انعم صاحب کتاب طرف از محمود  
خوارزمی نقل کرده که چون حدیث مذکور بغایت صحیح و مشهور شده بود لاجرم موی ایجا از تو نیست نمود و بمقتضای العزیز قشبت گل**

جز

بجای خود

خیش بآن سخن واهی متکلمه و آنست که حتی بیانات آیات مستقیم از جمله تعالوات و اینست فاسده اهل خلاف که بینه  
 معادمت و عدم انصاف انصاف داشتند که موزی طاعنی را که قیام و در ایل و متجاوز از حد حساست و خارج از حد شصت  
 با آنکه ظالم و باغش میخوانند و ولد از ما میداند چنانچه زخمی که از مشایخ حنفی است در کتاب بیع الا برار بان تصحیح نموده و کفر حیا  
 کس دعوی بوقت او داشته و هر یک او را فرزند بسد خود انکاشته اکثر جمله ایشان تجویز لعن میکنند و میکنند و لعن و توفیق دارم حال  
 آنکه معنی لعن نیست مگر بقصد و دوری از رحمت الهی شک نیست که کسی که مقصوب با بیضفات فیصد و قیحه باشد از رحمت ربانی و از رحمت  
 قرب درگاه سبحانی مجور و محروم است و آیه الالفة الله علی الظالمین در این باب دلیل قاطع است و حدیث و ولد از نا اطلاع در این باب  
 ساطع و مع ذلک چندین حدیث از لسان حقانی بیان حضرت رسالت پناه و در باب طاعت و نقل میکنند از آنجمله زخمی در کتاب  
 مذکور روایت میکند که حضرت رسول ایستاده بود که ناگاه ابوسفیان از دور پیداشد بردار گوی سوار و زید از پیش میکشید و مویز  
 میراند چون نظر حضرت رسالت برایشان افتاد فرمود **لَعَنَ الرَّكْبُ الْقَائِدُ وَالسَّائِقُ وَنَعْمَ قَالَ فِيهِ الْعَارِضُ**  
**الْقَرْيُوبِيُّ قَدَسَ سِتْرُ شَعْرَتَانِ** سپر منده مگر نشیدی که از او و سگس او و پیچیده رسید او با حق حق دانا و پیچیده  
 سپر او سر فرزند پیچیده پیدای لب و دندان پیچیدت ما در او بگریم پیچید بر چنین قوم تو لعنت کنی شربت باد لعنت  
 زید او علی ال زید ابو ذر جند بن جناده لغاری از کبا صحابه سید نام و قدیم الاسلام بوده چنانکه بعد از کس شرف اسلام بر  
 کرده صاحب استیجاب آورده که او و عاظم بوده و در زید و در و قول حق کوی مسابقت از قرآن بوده حضرت پیغمبر کلام اعجاز  
**نظام ما اظلم الخضر و لا اقلن الغبار من ذی طمحة اصداق من الی ذر در شان او فرمود و یخبرون ابو ذر فی اقلن**  
**شبه عینی من مکریم فی نهذا و استوده و همچنین نقل نموده که از حضرت امیر المومنین حال ابو ذر را پرسیدند حضرت در جواب فرمود**  
**که او در دست در علوم دینی و مسایل یقینی آنچه عقیده و حفظ کرده دیگران از فهم آن عاجزند نقل است که ابو ذر بعد از اسلام حقه تعلیم**  
**ملک عظام با او ام خود میان ایشان رفت و بهدایت و ارشاد ایشان اشتغال داشت تا فرامی برد و او خندق بطن بعد از آن**  
**بخدمت حضرت پیغمبر توجه نمود و تا وقت وفات آنحضرت در خدمت او بود و در زمان خلافت عمر به غایت غرمتوجه بلاد شام کرد و در زمان**  
**خلافت عثمان آنجا آرا مید و بنا بر آنکه سوتی چون اسیان که از جانب عثمان دالی آنولایت بود بجهت دنیا و تشیه مبارک و عمارت**  
**علیا مشرف و مایل بود زبان تبریح و سرزنش کشاده میگفت اعمال و افعال تو مطابق سنت نیست حضرت خیر لهر شربت آورده اند که**  
**روزی سویی در مجلسی خاص زیدت بیت المال تیسر بود ابو ذر گفت تو بیت المال از آنجمله میکنی که در روزی که حساب تو بخد تعالی افتد**  
**بیت المال المسلمین بگفت و از عده آن در این دنیا بیرون باید آمد و تو میخواهی که تصرف در بیت المال کرده آزا بصرافت استخوان**  
**سویی از استماع اینکلمات ریخته مکتوبی بعمان فرستاد مضمون آنکه اگر ترا بولایت شام میساج است ابو ذر را بولا ابو ذر را بولایت**  
**فرست که در آن صد دست که عقیده خلق نمیکند نسبت تو من فاسد کرد و اند عثمان نامه در باب طلب زور و آن شام کردند**  
**و ابو ذر طحا و کار با رواندینه شد و با عثمان ملاقات نموده آنجا نیز بر سیات اعمال احوال عثمان اعتراض میکرد و هر گاه او را میدیدند**  
**ایه میخواند که بوم یحیی علیه السلام نای حکم فلکونی ما یجابهتم و جیوم و عرض او اشعار بود با آنکه عثمان از خط آنها خواهد بود که در آن**  
**دو رخ ایشان از آرزو و پیشا و پسوی ایشان از او دفع کنند و ایضا منقول است که روزی با عثمان از زوی تحریص گفت که دهنده زکوة**  
**که احسان خود را بر اقرار و عشار مقصور زکوة داند و مقصور ابو ذر از دهنده زکوة عثمان بود که بجا جارا که با رخار عثمان بود انتمی**  
**گفت هر که ابای فریضه نزد حق خدا تعالی از دست او ساقط شد ابو ذر با او خطاب کرد که یا بن ایهودیه ترا چه خدمت است که در برابر من**  
**گویی **وَاللَّهِ مَا خَرَجْتُ إِلَيْكَ بِشَيْءٍ مِمَّنْ كَرِهْتُكَ** و معان اینحال مجازی که در دست داشت چنان بر سر کعب زد که گشته شد لعنه عثمان تا ب**  
**امر معروف و نهی از منکر ابو ذر دنیا آورده حکم بخروج او و مایل و حال او از مدینه بر فقه که بدترین مو اصع اندیاریست نمود و باین گفتا کرد**  
**او را از جواب فتوای مسلمانان منع فرمود با آنکه حضرت پیغمبر مضمون **لَا تَصْدُقُ مَنْ شَرِبَ زُورًا** تو صیغ او میفرمود باین نیز گفتا نمود**  
**در صحن خروج ابو ذر حکم نموده که بچکن بر تشیع او اقدام نماید و میر المومنین و عمار یا سر مشایخت او بیرون فرستند و مروان بن الحکم در راه**  
**ایشان را پیش آمده گفت چرا از شما هر کتی صادر کرد که خلاف حکم خلیفه عثمان باشد و میان امیر المومنین علی السلام و مروان گفتا کرد**  
**حضرت امیر نماز زبانه در میان دو گوش او ستر مروان زد و مروان نزد عثمان رفته شکایت کرد چون حضرت امیر و عثمان با هم ملاقات**

کردند همان حضرت امیر علیه السلام که مردان از تو شکوه دادند که تا زبانه در میان دو گوش است از زده آن حضرت جواب دادند که نیک  
 شتر من بر در سراسر ایستاده است حکم بفرمای تا مردان بیرون رود و تا زبانه در میان دو گوش از زده و با کمال حال ابوذر را  
 و عیال او در روزه بجای و سید که در وقت وفات از کرباسی استند که گفتند او را شاید و ز جامه و جاد درستی که بان کار آمد تا آنکه  
 بر طبق آنچه حضرت پیغمبر در آن باب یاد اجاز نموده بود جمعی از غیب سیدند و او را که گفتند خود در ترجمه فتوح احمد بن محمد مذکور است که  
 چون خبر از عثمان بنبت اجمار بگوش ابوذر رسید او آنوقت در شام بود زبان طعن بر عثمان بنبت اموی و در آن شب عثمان بنبت اموی  
 و آنچه ابوذر در حق او می گفت آنها کرد بر بضمون که بعد از تقدیم اسم خدمت و دعای اموی بن صخر بنبت امیر المومنین عثمان عرضه میدارد  
 و سبوح میبازد که ابوذر ولایت شام را بر تو تبا که رود که ما مردمان از دوستی تو بگردیدند بروقت که امیر المومنین ابو بکر و عمر را یاد کند که  
 اخلاق و حیاسن او صاف ایشان شرح دهد و چون سخن امیر المومنین در میان آن بدکلمات قبیح گوید در حق او و اقوال افعال او را در بیان عیب  
 و صورت شیرین عبارت آورد مقام او در ولایت شام و مصر و عراق مصلحت نیست چه مردمان این موضع فغان باشند و زود باقیه  
 شوند و شر و فساد دوست دارند و ابل طاعت و جماعت نیستند و آنچه عاوش بود نموده آمد هر چه امیر المومنین فرماید صلاح و عیب  
 بضمون آن مقرون باشد و اسلام چون نامه اموی بنبت عثمان رسید و بر بضمون آن مطلع گشت جواب نامه اموی بنبت عثمان فرمود که  
 که نامه تو رسید آنچه از حال ابوذر نوشته بودی دانسته ام چون خطاب تو رسد و بر بضمون آن ترا و قوف اقدیاید که هم در است او را  
 بر مگر کی درشت رو بر نشانی و دلیل غنی با او فرستی که او مگر کبر است و در روز میراند تا خواب بر او غالب شد و ذکر من با او نور خاطر  
 چون خطاب عثمان بگوید رسید ابوذر را بخواند و او را بر کوهان شتری درشت روش سجایه بر نشاند و مردی درشت عین با او همرا  
 کرد و فرمود تا شرا و شب در روز بخت بر اندو کند که در راه هیچ موضعی فرود آید و قرار کند تا او را بیدار سازد و ابوذر حمله اموی  
 مردی دراز بالا و بلند قامت و لاغر جنبه بود و در آنوقت شب دردی اثری تمام کرده بود و روی او سپید شده و ضعیف  
 نحیف گشته و دل شرا و را بخت میراند و شتر هیچ جهاز و جامه بر پشت نداشت از قنایت سخن و ناخوشی که آن شتر سرفرازیهای مای ابوذر  
 مخرج گشت و گوشت بیفتاد و او سخت گشته و بگوید چون بیدار شد پیش عثمان آمد و گفت که عثمان در آنوقت چشم بیدار آورد  
 مبادای چند را از او گفت پدر من جناده مرا جذب نام کرده است و رسول خدائی مرا عبادت نام بناده عثمان او در گفت تو دعوی میکنی  
 و از زبان پیغمبر میگویی که خدایتعالی در ویش است و ما تو انگریم ابوذر گفت ای بچه بر زبان من گفته است و لیکن رسول خدایم فرمود که چنانچه  
 پسران ابو العاص می فرستند مال خدایتعالی را و سیله اقبال دولت خویش کنند و بنده گان خدای را خدایان و چاکران خویش گردانند  
 در دین حیانت کنند پس آن خدایتعالی بنده گان خویش را از ایشان باز گرداند و خلاصی دهد چنانکه در مجلس ابوذر عثمان از ایشان پرسید  
 که شما بر کز این سخن از رسول خدایم شنیده اید گفتند نشنوده ایم عثمان ابوذر گفت که بر رسول خدایم فرمود که ابوذر حاضران مجلس گفت  
 که شما را گمان میآید که من این سخن دروغ میگویم گفتند ما را معلوم نیست که تو این حدیث را راست میگویی یا دروغ عثمان فرمود پس  
 ابیطالب را بخوانید علی چون حاضر کردید عثمان ابوذر گفت که حدیثی که در میان است از رسول رویت میکردی باز گویی تا ابو بکر  
 ابوذر را بخندد نیز که در حق پسران ابو العاص نایت کرده بود باز گفت عثمان گفت ای ابو بکر این سخن را از رسول خدایم شنیده ام گفت  
 ای سخن از رسول خدایم شنیده ام و لیکن ابوذر بر کرد دروغ نگوید عثمان گفت بچه سبب از الصدیق میگویی و سخن او را با و دیدار علی  
 فرمود بحدیثی که در حق او تو رسول خدایم شنیدم که آسمان بنبر بر یکسایر نیکنند و زمین بر هر چه یکسایر بر یکسایر است که استسکوی ترا از ابوذر باشد  
 حاضران مجلس گفتند که یقین است که ابوذر درست گویند ابوذر گفت من این سخن که در حق نبی العاص روایت کردم از لفظ ساریک رسول  
 شنیدم و شما را دروغ متوسل میاید هر گان نمیفرم که بر ذکاوری برسم که از شما در حق خود این سخن شنوم که اکنون شنیده عثمان گفت  
 دروغ میگویند و قتیة میگویند و دوست میداری که در میان منتهی ابوذر گفت تو بر سیرت و سنت ابو بکر و عمر و تا فارغ باشی  
 و کسی بر تو انکار نکند و در آنچه گوئی و کنی انکشت نند عثمان گفت ترا با این سخن چکار ابوذر گفت من خویشتر از آنم که با من  
 معروف و نهی منکر خشم عثمان زیاده شد که ت مرا بگوئی تا با این سر کذاب حکم که قتیة میگوید و میان مسلمانان تفرقه میآورد  
 علی بن ابیطالب گفت او را در میان اگر او در این روایت کاذب است که خود شنود و اگر صادق است اثر آنچه روایت میکند خود ظاهر  
 شود عثمان از این سخن از علی خوش نیامد جواب داد که این چه بیصفا هست که میگوئی چه مناسب است که در حق ابوذر که دوست رسول

مجلسی  
در بیان حدیثی است که در کتاب  
الاصحاح فی مناقب ائمه اطهار  
علیهم السلام آمده است که  
عمر بن خطاب در روزی که  
با رسول خدا در جنگ کربلا  
بود و در آن روز کشته شد  
فرمود که ای محمد بن عبد  
الله مرا در این روز از  
آنجا که مرا کشتند  
بیاور و مرا در آنجا  
بگشاید

است بسبب نامه موریکه از جهت نوشته است و کلمه معلوم آنها کرده و در حال ظلم و فساد و فتنه موریکه معلوم است همان چنان  
شت و با علی دیگر سخن گفت پس روی با بوزد آورد و گفت برخیز و از سر ما بیرون شو بود گفت چنان کنم که در همه ایکی تو بودی  
هرانا خوش میاید اگر فرمانی بشم روم عثمان گفت تا از شام باز خوانده ایم که آنجا کلماتی میگوئی آنجا جسد را بر با تها و کرد و ایندی  
اجازت نفرمایم ابوذر گفت بجزای تو هم عثمان گفت اجازت نیست که عراقیان مردمی اند که در حق امرا و از طعن کنند و گروند و بشده و فکر کرد  
ابوذر گفت هر یک که با ششم سخن خواهم گفت تو کجا میفرمائی تا آنجا روم عثمان گفت که امم مضر و دشمن تری داری ابوذر گفت هیچ جای ندارد  
از بده ندارم گفت برخیز و آنجا روم عباس و هیچ موضع دیگر نزدی پس مروان حکم را بفرمود که ابوذر را بر شتری نشاند و از بند نیزه  
برد و جاعتی از صاحب رسول از آنجه عظیم دستک آمدند و تشییع او بیرون شدند چون علی بن ابیطالب و حسن و حسین علی بن عبد الله  
عباس و عمار و مقداد بن اسود رضی الله عنهم اجمعین نزدیک ابوذر رسیدند و او را دل داری میگردند و بصیرت فرمودند مروان حکم  
حکم گفت زایر المؤمنین عثمان چنین فرموده است که هیچکس تشییع ابوذر بیرون نیاید و او را داغ نکند علی را این سخن خوش نیامد تا زیاده  
در دست داشت بر آورد در میان دو گوش اشتر مروان زد و گفت دور شوای پس زرقامش تو که باشد که با ما در آنچه که عمر از آنجا  
کرد با بجز ابوذر بد آنجا حالت بجانب رنده رواند و علی با آنجا عت باز گشتند مروان بن حکم شش عثمان آمد و آنچه رفته بود با بگفت  
سکایت کرد عثمان کس فرستد و علی را بخواند و گفت نفرموده بودم که هیچکس از شما با ابوذر از بند نیزه بیرون نرود و چهار بیرون رفتی و جاعتی  
بناوشتن بر روی علی گفت نه هر چه تو فرمائی بر ما واجب باشد که چنان کنیم عثمان گفت مروان از تو سکایت میکند که او را دشنام داده  
و تا زیاده در میان دو گوش اشتر از زود از او در خواه و دل و خوش کن علی گفت آنکس شتر بی نیاست که بر خیزد و تا زیاده در میان دو گوش  
اوزن اما دشنام دادن تو از بجزای که اگر مروان مرا دشنام دهد من جواب او ندیم که شمشیر که او کفون منیت پس بر خیزت و چشم از  
نزد عثمان بیرون آمد و ابوذر در رنده معلق ساخت و آنجا روزگار یکدشت صادر و وارد حجاج بن یوسف رسیدند و او را امرعات میکرد  
و تخمنا میفرستادند هیچ از ایشان قبول نمیکرد تا او را هم در آنجا وفات رسید و تقصیل شداید و سخن که ابوذر در آنجا بشومی عثمان کشید  
کتاب استیعاب و غیره مذکور گردیده و ایضا صاحب استیعاب آورده که عمر بن الخطاب از عبد الرحمن بن عوف روایت نموده که  
گفت روزی نزد ابوذر بودم در آن اشام روی از اهل مدینه در آمد پس از او سوال کرد که ابوذر را در کجا کشته شدی آنروز گفت او را در رنده  
کذا شتم ابوذر و گفت نامه و اما الیه رجوع کرد ابوذر عضوی از من جد میکردم از او جد نمیکردم بوسطه آنچه از منم و فضیلت او ششم  
شیخ اجل بود و در تفسیر آیه **ارث الله اضطقی ادم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین ذریه فضیلتها من**  
**والله بیع علیهم** روایت نموده از معروف بن خربوذ و او از جماعت تابعین که جمله عباست گفت سالی در موسم حج مردم حدیث  
میکردم مردی را دیدم که در میان اعرام عمامه سیاه بر سر بسته هر گاه من خبری رویت کردم او خبر رویت کرد و چون فارغ شد گفت  
**معاشر الناس من عرفه فقد عرفه و من لم یعرفه فانه ابیشر ما یبھی انا جنه بن خناده البدر العفاری انا صاحب**  
**رسول الله سمعته یقول فی هذا المكان و الاصل ذنادی ان الله اضطقی ادم و نوحا و آل ابرهیم و آل**  
**عمران علی العالمین ذریه فضیلتها من بعض الله صبیح علیهم فاما الذریه ففوج و الال من ابرهیم و الاله من ابرهیم و العتره**  
**المطهره النبی الطاهر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و الاله من الله و رسول و آخرهم**  
**من آخر الله و رسول ما عال فی الله و لا طاش منهم فی سبیل الله و لا یخلف الله بعدتها الاکان تاویلها عن**  
**اهل البیت و قولنا کتبم و سبغوا الذی طلبوا ای سبغوا بظلمت کف از رسول شنیدم که در آنموقف این را بخواند و گفت**  
اما ذریه از فوج است و آل از ابراهیم است و سلاله از اسمعیل حضرت داوید و ذریه طاهره از محمد و صدیق اکبر علی بن ابیطالب است ای  
مخبره از پس سحیره اگر قدیم میکردید آنرا که خدا تعالی بفرستد او را و بعد میگردند و باز پس میزند شاید آنرا که خدا تعالی او را باز پس میداشت  
دوست خدای محتاج نشدی و هیچ تیر در راه خدای خدای خدای و همت بعد از پیغمبر در هیچ چیز خلاف کرده ای تا او را بفرزدیکان است  
باشد اکنون پیشید و بال آنچه گردید و بدانند ظالمان که با کشتن ایشان چگونه باشد و شیخ ابو الفتح در کتاب کفر لخواهد بیاید  
خود از ابن عباس روایت نموده که قال ابن عباس ما نبت ابا ذر العفاری متعلقا بخلق الله الحرام و هو یقول یا اباها  
الثامن عن جده فقد عرفه و من لم یعرفه فانه ابیشر ما یبھی انا جنه

في الغلام الماضي وهو اخذ هذه الخلقه وهو يقول يا ايها الناس لو صمتم حتى تكونوا كما و نار وصلتم حتى  
 تكونوا كما لجا با و دعوتهم حتى تقطعوا الذا با نتم بنصم على بن ابي طالب اياكم الله في النار ثم ما ابا الحسن فضع  
 خست في غيبى بعني كفتك في كفن فان الله اخذ نبي و اياك من شجرة انا اصلها و انت فرعها فمن قطع فرع  
 فرعها اكله الله على وجه النار على سيدنا سليمان و امام المنيعين بفضل لنا كيتن و المارقين و الجاحدين على  
 مني بمنزلة هذون من مؤمنه الا انت لا شيعه بعدي برديد بن الحسين الاسلمى از اخبار صحابه  
 برار بوده و علامه حلي قدس سره در كتاب خلاصه الاقوال في احوال الرجال اورا از جمله مقبولين و خواص شيعه امير المؤمنين عليه السلام شمرده  
 و گفته که از جمله سابقين که بجزت امير المؤمنين رجوع نمودند یکی دست و ديگر براتيه بن مالک صاحب روضه اصفاء از مؤلفان  
 نقل نموده که چون خبر وفات حضرت رسالت پناه بر برديد رسيد و قبيله خویش علمي مرتب داشته آورد در دوسری امير المؤمنين نصب نمود  
 عمر بر اسمعيلی قوف يافته با و خطاب نمود که خلی در بيعت با کوا اتفاق نمودند و از اخبار مخالفت ساکت شده اند تو چرا مخالفت  
 میکنی بر يد جواب داد که ما بغیر صاحب اين خانه بيعت نمیکنیم مصراع دولت در امير او کاشايش در اين است بعد از آن صحابه مجسمي سائبه  
 طلبيدند و بطرفه تهديد و تحويف اورا نیز چون ديگر موفقان حضرت امير داخل ارکان آن بيعت نمودند بر يد در عرب صفين بمکه  
 امير المؤمنين عليه السلام طريق مجاهده سموده و هملا از جانب شريف آنحضرت ميل و انحرافی بجایه ديگر نموده شعر چسان از جانب  
 او جانب غیری رود عاقل که هر جانب که اورفته است باشد حق با آن جانب و مردیست که در آخر عمر نعمت غرا بطرف  
 رفت و در آنجا بخوار رحمت ایزدی پویست و منیل سعادت دارين دولت نمرلین فارتکشت هر دل که دوستی علی خیار کرد  
 او را خدای در دو جهان بختیار کرد سرمایه سعادت در اقرار یافت هر دل که بر فحبت آنست قرار کرد اندر قهای حمل فروماند  
 و جان بداد آنکس دشمنی بشد و لغتار کرد خالدين سعید بن العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصي القرشي الاموي  
 کنيت او ابو سعید است و از سابقين اولين بوده اسلام او مقدم بر اسلام ابو بکر بوده بلکه ابو بکر سركت خود کما او دیده بود مسلمان  
 و با جمله سبب اسلام خالد آن بوده که در خواب دیده بود که رنگار آتشی او رفته آتیه است و پد را در خواب دید که او را در آتش انداخته اند  
 حضرت رسالت گریان و در آن وقت که خواب خود کشيد و گفت بجانب من بیایا به آتش نيفتی و خالد از آن خواب برونک بيدار شده خيم  
 یاد کرد که خواب من صحیح است آنگاه متوجه خدمت حضرت رسالت شد و در راه ابو بکر با او ملاقات نمود و از حال او پرسيد خالد صبر  
 واقعه را با او بيان نمود ابو بکر تیر با او موافقت کرد و بجهت و بشرف اسلام فايز گردیدند و در کتاب اصا به و در کتاب سده الغابه  
 مذکور است که چون خبر اسلام خالد برالد اورید قعيه اولاد خود را بطلب او فرستاد و او را آورده اندای بسیار نمود آنگاه او را از خانه  
 اخراج فرمود و بفرزند ان ديگر مقرر داشت که قوت از او باز گیرند و با و هم زمانه و هم راهی نگند خالد تیر از او تیرا گفت آنقدر که راه حق  
 هدایت نمود رزق هر خواهد رسانید و از آنجا بخدمت حضرت پیغمبر و در خدمت آنحضرت چاشت و شام نمید و چون از پدر خویش  
 داشت در وقتي که مسلمانان بجانب حبشه هجرت نمودند خالد با زوجه خود اميمه بنت خالد انحرافی با ایشان همراه شد و در آنجا پس او  
 سعید و دتري متولد شد و برادر خالد عمرو بن سعید تیر با او موافقت نمود و در روز واقعه خيبر برود برادر با جعفر بن سبطالت بخدمت  
 طعی شدند و در آن واقعه در قح که و غزای حنين و تبوک و طایف حاضر بودند بعد از آن حضرت رسالت خالد را عامل صدقات من شدند  
 و ابان برادر او را عامل بحرين و عمرو برادر ديگر او را عامل سها و خيبر و عرنه و تا وقت وفات آنحضرت بعلم خود اشتغال داشت چون  
 خبر وفات آنحضرت و خلافت فاسده ابو بکر با ایشان رسيد بضمير اين رسا که رعاعی کاریکه در او جنس و خلد دارد آن که بغير  
 دست از آن بگذارد و رنه خست ناگس از جنال باطل اورا چو خودی وجود چو او ندارد عمل نموده دست از آن عمل گرفته  
 و ميدينه آمدند چون ابو بکر ايشان را گفت چرا از عمل دست باز داشته آمده ايد خالد گفت ما بعد پیغمبر مرکز خدمت کسی نخواهيم کرد و  
 خالد با برادرانش ابان و عمرو از بيعت ابو بکر بکلف نموده دست تو نزل در دامن متابعت اهل البيت زده گفت با آنچه ها نشيم انکم  
 لطوال افترطتيد الترتيب لنتبع لکن بعد از منی که حضرت امير و ساير با شتم از روی گره باليد کر نظام بيعت کردند دست  
 بروست او زده خالد برادرش متابعت ایشان بيعت کردند دست بروست او زده ابوالمشهم مالک ايشان الانصاف  
 از کبار صحابه سید برار بوده و در عقده اولی و ثانیه از جمله نقاب آورده و از کبار مجاهدين امير المؤمنين عليه السلام در کتاب کامل سها مستورا

از اخبار صحابه  
 نقل نموده که چون خبر وفات حضرت رسالت پناه بر برديد رسيد و قبيله خویش علمي مرتب داشته آورد در دوسری امير المؤمنين نصب نمود

خالد صبر واقعه را با او بيان نمود ابو بکر تیر با او موافقت کرد و بجهت و بشرف اسلام فايز گردیدند و در کتاب اصا به و در کتاب سده الغابه

در کتاب کامل سها مستورا  
 از کبار صحابه سید برار بوده و در عقده اولی و ثانیه از جمله نقاب آورده و از کبار مجاهدين امير المؤمنين عليه السلام در کتاب کامل سها مستورا

عبدالرحمن بن عثمان

که در روز صبح خرمیه بن ثابت و ابوالشیم الفزاری جدی نمودند در حضرت علی انصاری فرمود که اگر چه در اول مرا خندان کردی اما  
 با خیر تو برگردند و دانستند که آنچه کرده بودند بد بود و علامه علی قدس سره در کتاب خلاصه الاقوال آورده که او از سابقان صحابه است  
 که رجوع حضرت امیرالمؤمنین نمودند و محراب صفین بدرجه شهادت رسیدند و در کتاب استیعاب مطبوعه است که مالک بن النخعی  
 ابن مالک ابوالهشم البکرمی بن الحاق ابن قضاة ثم الاصبهار و قالت طايفه من اهل العلم انه اشياى عن  
 انفسهم من الاقوال هو مشهور ان يكتبه شهيدا بدماء واخذوا المشاهدا لها وقيل بصفتين مع علي شهيد سبع وثلثين  
 وقيل انه شهيد بصفتين مع علي واما ما بعد ما تبين واما غيبه اخوه قتل بصفتين سنة سبع وثلثين عثمان بن  
 سيف الفزاري علامه علی در خلاصه الاقوال آورده که او از جمله سابقین صحابه است که رجوع حضرت امیرالمؤمنین نمودند این با احدید در شرح  
 نهج البلاغه آورده که او عامل عمر بود بعد از آنکه عامل امیرالمؤمنین علی شد عمر او را و او را مساحت عراق و استغای آن نموده بود و او ضرب  
 خراج و جزیه بر اهل عراق کرده و امیرالمؤمنین او را در بصره وانی فرمود پس در وقتی که طلحه و زبیر بصره آمدند او را از آنجا اخراج نمودند و او بجهت  
 امیرالمؤمنین علیه متوجه گردید رسیدن در محله ایجا آورده که چون عثمان بن عفان از آمدن لشکر طلحه و زبیر و عایشه واقف شد  
 شخصی بسوی ایشان فرستاد که مرخص آمدن شما در این باره نیست و تنبیه شما از این سیر و سلوک چریت یعنی سحر چه میجوید از این  
 منزل بریدن چه میخواهید از این محل کشیدن عایشه گفت جمعی از ستمکاران و بقاتع از اطراف و اکناف و رباع اجتماع نمودند  
 از قدم عثمان بن عفان بجاه کرده اند و من در مومنا نم سپارم جمع آورده تا از آن بی تمام کشم فرستاده عثمان بن حنیف استخوانی  
 و عایشه و طلحه و زبیر با لشکر آراسته در محبت متوجه و جنگ آماده در موضعی که آنرا میگویند بنام بصره سفید شد عثمان بن حنیف  
 سپاه بصره را که در تحت حکم او بودند و دم از او امیرالمؤمنین قنیزند جمع آورده بداعیه مجاریه و مقاتله ایشان با سپاه طلحه و زبیر  
 صفین در آمد و خطبه اشاکر و مردم را بر طلب خون عثمان بن عفان تحریص نمود و مرغبات و تقویات نیکه عا و فساد و منافقان  
 عفا ترا ظاهرو بودید اگر دوزیر نیز مانند ایچمله بخواند و مثل آنجا بطریق اظهار بر بنهاد و عایشه هم مثل انیرام در سکت عبارت و رشته  
 اشارت کشده و او سخن برداری بداد اهل بصره چون خطبه و مقالات اشخاص شده مذکور استماع نمودند و فرقه کشته طائفه ایست  
 رای آنسه شخص کرده در امداد و اسعاد ایشان فرمودند و زبیر و دیگر بکجان که مراد ایشان از آنجا بابت و اشارات حضرت امیرالمؤمنین  
 لا جرم و مقام تقریر طلحه و زبیر در آمد گفتند چون حال بر اینچنین بود چرا در اول الامر با وی صحبت کردید و اکنون بهانه الامور عثمان  
 در اماتن منصب خلافت این جلالت در میان میآید و جنسی از صحابه که در میان لشکر عثمان بن حنیف بودند با او از بلن گفتند که بخا  
 سو که گفته شدن عثمان بن عفان بر حضرت رسالت است اینست از آنکه حرم او را در آنجا بکجان حاضر سازند و اشارت به وجود عایشه  
 و گفتند که اگر خود آمده ما را با تو محاربه باید نمود تا بخدر نبوت و پرده عصمت که پیغمبر برای تو مقرر فرموده با فرستیم و اگر ترا بخند و  
 فریب و باطل از صورت حق زینت داده آورده اند جنگ با با آنهاست که چنین کرده اند و مثل این امر قبیح شیخ را در مسلمانان جاری شده  
 که زمان خود را در پرده عصمت معصوم محفوظ بدارند و حرم رسول اصد و مخالفت و معذرت با طیف کجی در آورده کرد لشکر با براند  
 پس حکیم بن جلد از سپاه عثمان بن حنیف بر لشکر عایشه حمله برد و از جانب ضرب حسام و طعن بر رخ و زخم کرد و روی او با هم تا و شب  
 و ایرکت و چون شب درآمد هر یک از فریقین بجهت خویش مراجعت نمودند و روز دیگر بدستور روز سابق محاربه و مقاتله تا ناپوشین  
 برود لشکر مانده کشته دست از جنگ بدشته عایشه گفت برای یکجین قنیزند و حق ما را مسلمانان آمده ایم نه از جهت رنج خون مسلمان  
 و آنچنین فتنه برایشان آمده صلاح در آنست که یکدیگر بکشد که عثمان بن حنیف گفت که من با تو صلح می کنم اگر طلحه و زبیر را از خود دور  
 چایشان لغض سبب خلیفه بر حق و کشت عدا کرده اند و چون شب درآمد و مردم تسبیح و آرام یافتند طلحه و زبیر عثمان بن حنیف  
 زدند و اگر یاران او را بقتل رسانیده او را بدست آوردند و قصد قتل او نیز داشتند و بجهت ملاخذه کشتن آثار و عشا بر او در مدینه نشین  
 او احترام و حبت ناب نمودند لیکن عمومی رود و شایعین و شعور شایعین و حاجین او زهت نمودند و سر او را ترشیده و خاطر او با عشا  
 سرد اندک و با حال بجا بست مدینه متوجه شد و در راه بجهت امیرالمؤمنین علی سلام رسید و بر آنحضرت سلام کرد و جناب ولایت او را  
 شناخت وی گفت من عثمان بن حنیف امیرالمؤمنین گفت جوابش ایام اطفال الامر و مشهور و اعوام سرگردانند چگونه است که بر  
 از حال سیری مقام طفولیت آورده عثمان بن حنیف بعضی رسانید که از دست ستم عادی دولت تو بر من حنیف زنده ایام سلطنت

و صورت او صولت و شدت و اقدار کفایت و اعجاب از او معلوم نموده و بتجلیل تمام بسوی ابرو نهضت فرمود و تمام عثمان بن حنیف  
 کشیده ایشا از اطمنه تنج بیدار نمود و تشنیه مخفی نماید که عایشه در زمان پیغمبر و ما بعد آن همیشه رقم عداوت حضرت امیر بر  
 سینه پر کینه میچکاشت و همیشه محبت بر مضمق اقدار اهل بیت میچکاشت تا آنکه مطالبه خون عثمان ترا که با او نسبتی نداشت و سینه خرو  
 بر حضرت امیر ساخت و در ترجمه ابن عم کوفی مسطور است که در وقتی که عثمان کشته شد عایشه کج رفته بود و چون حج بگذارد بجانب مدینه ناکشته  
 چون مدینه نزدیک رسید عبید بن سلیمان را که او این ام الکلاب خواندند عایشه را استقبال کرده عایشه از او پرسید که در مدینه چه خبرت  
 گفت خبری سخت ناخوش عایشه پرسید که آن چیست گفت عثمان را کشته عایشه پرسید که بعد از آن چه کرده گفت باطلی بن سطلایت  
 بیعت کردند عایشه گفت کاشکی آسمان بر زمین افتادی تا اینروز ندیدی و اینخبر نشنیدی بخدای که عثمان را بظلم کشته و خون او بر  
 ریختند و الله که بگردان زار عثمان از جمله عمر علی بهتر بود از این ششم تا خون عثمان را طلب نکند عید گفت هر چند بیگونی تو هم در حق  
 علی شایسته نبوده و میکشوی امروزی بروی زمین میچکند بر سجده سبسی نه از علی بن سطلایت که اعیان تر نیست اکنون چرا او را که بهت میدار  
 و ولایت او را میپسندند تو هم مردمان را بر کشته عثمان تحریص میکردی و عیب او را آشکار میکشیدی و میفرمودی که این پر کینه را بکشید  
 اکنون چرا قوه که چنین میکنی گفت آنوقت این سخن میگفته اکنون چون کشتن او را شنیدم از آن بازگشتم و شما از او توبه خواستید چون  
 توبه کرد و پاک شد او را بکشید بخدای که خون او باز خوانم و در این کار خاموش باشم عید گفت ای ام المومنین و الله که نیک میبخشد و درین  
 مردم غوغا میافکنی عایشه چون از عید سخنات شنید بدین نیامد و هم از آنجا بگذاشت سطل بن حنیف انصاری برادر عثمان  
 بن حنیف است که سابقا مذکور شد صاحب ایستاد بوده که او در جمیع غزوات و مشاهد حضرت پیغمبر حاضر گردیده و در جنگ احد  
 که اکثر صحابه قرار بر قرار جنبه نمودند ثابت قدم و زنده بر می سهام اعدا را از محرم میدانم دور حینت و بعد از آن در سلسله صحابه  
 حضرت امیر المومنین تنظیم بوده و آنحضرت در وقت خروج بجزب جمل او را در مدینه خلیفه گردانید و نایب خود نموده و در حرم صفین  
 با آنحضرت طریق مجاهده پیموده و حکومت فارس یعنی از اوقات باو متعلق بود پس آنحضرت بواسطه نایب کاری اهل آنجا او را از آنجا  
 سزول نمود و زیاده را و اهل آنجا ساخت صاحب ایستاد گوید که سهل بن حنیف در کوفه وفات یافت حضرت امیر المومنین را و نایب کوفه  
 شش تکبیرجا آورد و علامه حلی قدس سره در کتاب خلاصه الاقوال آورده که آنحضرت بیست و پنج تکبیرجا آورد و مؤلف گوید که بصاحب  
 البیت ابرو بالیت حسین کیم بن حنیف العبد در استیجاب مذکور است که او بشرف صحبت حضرت رسالت رسیده و مردم  
 صاحب مطاع قوم خود بود عثمان عثمان در زمان خلافت خود او را ب حکومت سند فرستاد و او بعد از آنکه مدتی از حکومت آنجا حکم  
 شده نزد عثمان آمد و چون عثمان احوال آنجا را از او پرسید گفت فاقها و سئل و لقتها بطل و سهلهما جلیل اکثر الجند بها  
 جاعوا و ان قلوبنا صاعوا و حکیم از جمله آنها بود که بواسطه سوا احوال عثمان بن عفان تشنغ او میزدند و در وقتی که طلحه و زبیر و عایشه  
 بجوالی ابرو رسیدند عثمان بن حنیف که از جانب حضرت امیر و اهل آنجا بود حکیم بن حنیف را با مقتصد مرد از بجه لقبین و بکر بن ابل بیدافعه  
 ایشان فرستاد و حکیم در منزل را بوقه بایشان رسیده کار بمقتله انجامید و حکیم در آنروز کوشش مجاهده بسیار نمود تا شمشیر شود و  
 دیگر آنست که چون طلحه و زبیر بر وجهی که سابقا مذکور شد از روی حیل و خدع عثمان بن حنیف را گرفتند و با او آنقدر آزار و امانت رسانیدند  
 حکیم حبه مقام او با مقتصد مرد از قوم خود با اهل یعنی مجاربه و مقاتله نمود و جنگی سخت در پیوست تا آنکه نرسیدی بساق حکیم رسید و حکیم از  
 غایت دلیری ساق خود را به تنج بدور انداخت و آخر ضربتی دیگر بگردن او رسیده از اسب جدا گردیده شمشیر و هفتاد نفر نیز از  
 قوم او با او شمشیر شده حدیقه بن الیمان الانصاری العنسی صاحب بر حضرت رسالت پیامی و از ارکان اربعه حضرت ولایت  
 جابمی بوده صاحب ایستاد آورده که حدیقه با پدر او در خود صفوان در حرم سباصه در خدمت حضرت رسالت حاضر بوده و در آنروز  
 یکی از مسلمانان پدر او را بجان آنکه از مشرکانست در آشنای گرمی جنگ کشید نموده بنا بر نرسیدی که حضرت رسالت پناه با او در میان  
 نهاد و بود بجال منافقان صحابه معرفت داشت بخاری در تفسیر آیه ان المنافقین فی الدنک الاسفل من النار از سوره ن آورده که اسفل  
 لغت روزی در مسجد مدینه در جمله درس عبدالله بن عمر نشسته بودم که حدیقه در آمد و نزدیک عبدالله عمر آمده بر او سلام کرد و او تعظیم حدیقه  
 نیاورد پس حدیقه با او خطاب نموده گفت که قد کثیرا اتفاق فی قوم کانوا خیرا منکم یعنی اتفاق در قومی که بهتر از شما بودند  
 بود اگر در شما باشد عجب نیست و من ترمقارن الخطاب ای که میدان المنافقین فی الدنک الاسفل من النار بخوانم عبدالله عمر شمشیر کشید

عاشق

عاشق

عاشق

در آمد و خدیفه از او اعراض نموده بطرفی دیگر از مسجد نشست و چون عبد الله از مسجد بیرون آمد و اصحاب از او متفرق شدند خدیفه  
 سنکریزه جهت تنبیه من بسوی من بسوی انداخت و مرا بسوی خود طلبید و گفت عجب دارم از خنده عبد الله و حال آنکه او خدیفه گمن  
 چه کنم مؤلف گوید اگر خدیفه در نسبت عبد الله بتفاق صادق بود کفر عبد الله لازم آید و اگر کاذب بود فسق عبد الله لازم و بر تغییر  
 دعوی عدالت جمیع صحابه بر وجهیک اهل سنت و جماعت مقتدی آن شده اند باطل میشود بلکه از کلام خدیفه معلوم میشود که عمده  
 او از آنجا قند که مردم ایشان را بهتر از عبد الله میدانستند نیز منافی باشد و الله الهادی صاحب کتاب کشکول قدس سره روایت  
 نموده از مفضل بن عمر و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود که منافقان را در عهد حضرت رسالت تمیض  
 بعضی علی بن ابیطالب و خدیفه ایشانرا میباشند زیرا که چون حضرت رسالت از غزای تبوک مرتبت نمود در انشای راه در شبی  
 که از ایله العقبه گویند خدیفه همانا و آنحضرت را میکشید و عمار از عقب آنرا میزد چون حضرت رسالت در آنحضرت ایستاد  
 نیارده بود و در مدینه با اهل و عیال خود خدیفه ساخته بود منافقان فرصت یافته دفع حضرت رسالت را در غیبت حضرت امیر  
 آسان انگاشته با تفاق در مقام انتقام کینه دیرینه شدند و از آنجمله عمر میانه تمام در دفع آنحضرت داشت و در غیبت اصحاب خود  
 میگفت فرصت غنیمت میاید شمر و تا علی بن ابیطالب با او متحد شده انتقام خون خویشان از او بایکشد و اگر نه چینی نکوکارا  
 فریب داده و از دین خود بر آورده و الحال تابع خود و تابع منی باشم و موالی و عبید ایشان گردانیده بعد از این نیز ذلت تابعیت ایشان  
 بر ما باقی خواهد ماند و آخر خدا تعالی ایشانرا فرصت نداد و خائب و خاسر شدند و چون ابو بکر خلیفه ساخته عمر در مقام خوانده خدیفه  
 شد و میخواست که بپایه انتقام مساعی که در حفظ حضرت رسالت در ایله العقبه بجا آورده بود از او بکشد ابو بکر او را از آن باز داشت و گفت  
 تراحم او مشو که سکوت در باره او بهتر از خوض در آنست چون بعد از ابو بکر عمر خلیفه ساخته خدیفه طلبید و گفت شنیده ام که جمعی  
 اصحاب پیغمبر را بتفاق منسوب میسازند و میگویند ایشانرا از ابواب جهنم و دره خود را بلند ساخت که بر او زند خدیفه با اوست  
 که ساکن باشی ای عمر که تو نیز یابی از ابواب جهنمی و دفع خواهی کرد منافقان را از دخول در آن پس عمر متبسم شد و شروع در خوش آمدید  
 و اظهار رضایل او بر حاضران نمود و صلی و غلظت نمید کرد کتاب رجال ابن داود و غیره مذکور است که خدیفه بن الحان یکی از ارکان اهل  
 و بعد از وفات حضرت رسالت در کوفه ساکن شد و بعد از بیعت حضرت امیر المؤمنین کجیل زور در این وفات یافت و در مرض الوفا  
 پس از خود صفوان و سعید را وصیت نمود که با حضرت امیر سمیت نمایند و ایشان بوجوب بیعت پد عمل نموده در حرب صفین در جبهه  
 شهادت رسیدند **خرمیت** بن ثابت الانصاری لقب بنی شادون که حضرت مقدس نبوی کواهی او را نمیزند و گواه اعتبار  
 فرموده و در غزای بدر و بعد از آن از مشاهد حاضر بوده و در کتاب کامل بیانی مذکور است که اول کسی که انصار را بر خلافت سعد بن عباده  
 داشت خرمیه بود که او گفت علی در خانه ساکن شده بتغزیت رسول مشغول شد و قرشی دیگر لاتی اینکار نیست نگاه انصار این نزد ستاع  
 اینکلام روی سعد نهادند و سعد قبول این معنی نمود چنانکه بعد از این در احوال سعد مذکور خواهد شد صاحب استیعاب آورده که در حرب  
 صفین ملازم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود و چون عمار یا سردر جبهه شهادت میداد و نیز شمشیر کشیده با دشمنان کاورا میکرد  
 تا شربت شهادت چشید و این ابیات که شعر صحبت اعتقاد است از مشهور و در کتاب مشفی مذکور است اذ انحن با ابعنا عظامنا  
 محبتنا ابو الحسین فیا نجف من الفین و جئنا و لای الناس الینا ان الله اطبق قلوبنا بالکتاب التین وان قریشا  
 لا یفتحون ان اذما جری فمات علی الضم البین خدیفه کلهم کله فما فهم مثل الذی فیهم من حسن فی صی و الله و الله و الله  
 و فاریه کان فی الفیلذین فاول من سلی من النین کلهم سو حیره التین و الله ذویین و الله کلش العوی کل و فیه  
 بکون لانا نفس الشجاع لکما الذین فذاک الله منی المناصیر و ایماهم تحب بالکین ابو ایوب بن زید الانصاری  
 اسم او خالد است و فاکنیت او بر اسم علی بن زید در غزای بدر و دیگر مشاهد حضرت پیغمبر حاضر بوده و آنحضرت از خانه ابو ایوب نقل نموده  
 و در حرب جمل و صفین و خوارج در ملازم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مجاهد نموده و در ترجمه فتوح عجم کوفی مسطور است که ابو ایوب رضی  
 از ایام حرب صفین از لشکر امیر بیرون آمد و در میدان مبارزه دست هر چند آواز داد از لشکر شام کس کجک او روی نهاد و بیرون نیامد  
 از هیچ مبارزه غیبت محاربه او نکرد ابو ایوب سب را تا زیاده زد و بر لشکر شام حمله کرد و بچکس شمشیر حمله او نایستاد روی بسپار برده معویه  
 آمد و معویه بر در سر درده خود ایستاده بود چون ابو ایوب را دید که کجک بسپار برده آمد و از دیگر جانب بیرون شد ابو ایوب بر در ایستاد

خدیفه

ابو ایوب



و مبارز خواست جماعتی از اهل شام روی بجنگت او آوردند ابو یوب برایشان حملها کرد و چند کس نامی در آن خیمای کران زد پس جنگ  
 بازگشت و بجای خوشتر آمد معویه باز یکی زرد روی تیره بسیار پاره خود در آمد و مردم خود را سرزنش بسیار نمود که سواری از نصف  
 علی چندان ناخت که بسیار پاره من در آمد مگر شمار ایند کرده و دستهای شمار بسته بودند که میچکس را یاری آن نمود که شتی خاک بر کوفتی  
 و بر روی سب او پاشیدی مردی ز اهل شام نام او مترقی بن منصور گفت ای معویه دل فرایغ دار که من جهان نوع که آنسوار حمله کرد و در پی  
 تو در آمد حمله خواهم کرد و در سر برده علی بن بیطالیه خاتم رفت اگر علی را اینم فرصت کنم او را زخمی کنم و ترا خوشدل گردانم پس سب  
 براند و خوشتر را در لشکرگاه میرالمؤمنین علی انداخت و بسیار زده او ناخت ابو یوب انصاری چون در آمدید سب بسوی او براند چون  
 بدو رسید شمشیری بر کردن او زد و کردن او برید و شمشیر دیگر سو بگذاشت و از صفی دست و تیزی شمشیر سر او همچنان بر کردن او بود  
 چون سب سکندی خورد سر او سب جانب افتاد و تنه او بر جانی دیگر و فرودمان که نظاره میکردند از نیکو زخم ابو یوب بجهت نمودند و  
 شایا کردند ابو یوب در زمان معویه بغرامی روم رفت و در اثنای وصول با نیا بسیار کردید و چون وفات یافت وصیت نمود که هر جا  
 باشکرحضرم طاقات شود او را دفن کنند بنا بر این در ظاهر استنبول نزدیک سور آن بلده او را دفن ساختند و مرقد متواتر و محل  
 دعای استغاثی مسلمانان و نصاری است صاحب استیجاب در باب گنوی آورده که چون اهل روم از حربه فارغ شدند همدان کردند که  
 شمشیر قهر و نماینده مقارن آنحال با بان بسیار که یاد از قهر پروردگار میداد بر ایشان واقع شد و ایشان متعجب شده دست از آن بستند آن  
 بن کعب الانصاری علامه حلی و صاحب استیجاب آورده اند که در عقبه ثانیه با شتاب و نفر حاضر شده با حضرت پیغمبر صلیت بود  
 و بعد از آن در غرامی بدر حاضر شده و کاتب وحی و فقیه و قاری بوده نقل است که چون آیه لم یکن آلهین کفر و امن اهل الکتاب نازل شد حضرت  
 جبرئیل با حضرت پیغمبر گفت که حضرت پروردگار امر فرمود که بانی بن کعب ترا بخوانی پس حضرت پیغمبر همین را باقی اظهار نمود آنی از رو  
 خوشحالی از آنحضرت پرسید که آیا من در عالم بالا و ملا علی بن کعب کور شده ام آنحضرت فرمودند بل پس انی کریم بسیار کرد و در کتاب کامل بن  
 مذکور است که انی بن کعب گفت در عیشنه یوم یقیفه بکلفه هند که ششم رسیدند از کجای سیری کفتم از خدمت اهل بیت سول لغشداش ترا  
 چگونه را کردی کفتم چگونه بود حال قومی که تا امروز قدحگاه جبرئیل و رسول خدا خانه ایشان بوده باشد و امر و زان نباشد و حله ایشان ترا  
 ایشان باز شده اند پس انی و جمل حاضران بگریستند و تعیین زمان وفات او اختلاف بسیار است و اکثر آنند که نفس نفس او در زمان  
 عمر بن خطاب داخل جنتی بر فراز کشت سعد بن عبادة الانصاری سید انصاری که در کار و نقیب سول مختار بوده علامه حلی در  
 سزه او را در زمره مقبولان ذکر نموده و در بعضی از کتب میگویند که بنظر رسیده که سعد بن عبادة را بجای شاه ولایت تاب اخلاص و خصاص تمام  
 و در وقتی که حضرت رسالت فاطمه را با و میداد سعد در تربیت اسباب که خدائی آنحضرت را بسیار نمود و خود و فرزندان را هم خدمت  
 بجا آوردند شیخ فاضل حسن بن محمد بن الحسن الطبری در کتاب کامل بن کعب که از انبیا صاحب اعظم خواهد بهار آید بن جونی رحمة الله نوشته  
 ذکر نموده که سعد بن عبادة رئیس قبیلہ خزرج و از اقیامی انصار بود و چون مردم در بیعت ابو بکر شروع کردند انصار گفته بودند  
 و رسول گردید و اتباع بویکنیدگی از دیگری اولی نیست مگر انصاریم سعد بن عبادة را رئیس خلیفه خویش میکنیم سعد چون این سخن شنید  
 گفت من بن خدا را بدینا میفرودشم و خدا و رسول رحمت خود بختم و اینکار قبول کنم تا میان ما و دیگران پیش خدا تعالی فرقی باشد چون  
 چنین گفت کار ابو بکر قوتی گرفت و مردم میل با نظر کردند و از سعد بیعت طلب نمودند اما کرد و گفت ایندروع بخود نخواهم کرد  
 هم نخواهم و از برای خاطر دیگران بدو زخ زدم و سعد برای بکر بیعت نکرد و زمان عمر عمر الحجاج کرد و قبول کرد و از قوت و کثرت قوم و  
 با وی اگر انی توانستند که در زمره اجباراوند هشت لاجرم با وی بظاهر میخواستند و در تحصیل بیعت او جملها میخواستند تا آنکه قیس  
 سعد روزی عمر رضیعت و گفت نصیحت من قبول کن و از شرفقت بشنو که سعد سو کند یا کرد که بر شما بیعت نکند و از او بجز بیعت تو  
 کفری الا بعد از قتل وی و قتل وی منوط است بقتل جده خزرج و قتل خزرج منوط است بقتل او من منوط است بقتل جده بطون من  
 و این مقدمه و رشا باشد و پیش از توسع باید که شما با او بسیار مدت بار و روزگار عمر سعد بهیچ شام رفت و خالد ولید آنقدر در شام بود  
 از دهی بدی میرفت خالد اینحال دانست و او سخت کماذرتیر انداز بود و یاری چند بداد و تیر اندازی چشمه با امرات گرفت و راه  
 سعد فرستند و او را تیر بگذاشتند و از خوف عامه در جهان فاش کردند که چنان اور کشفند و این بیت را از زبان بنیان زبش کردند  
 قد قلنا سید الخریج سعد بن عبادة قوماً مناهیه ما بین قلم مجتهد فواد و با بجز با بخل و نذر تمام استماع او را از

مجلس

مجلس